إن هذا القرآن يهدي للتي هي أقوم

بی تردید این قرآن به استوارترین آیین هدایت می‌کند.

# روش قرآن در اثبات اصول

مؤلف:

دکتر طه حامد دلیمی

مترجم:

مسلم ایمانی

بسم الله الرحمن الرحیم

# فهرست مطالب

# سخن آغازین

**الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على الهادي الأمين وعلى آله وأصحابه وأتباعه أجمعين.**

یکی از نکات مسلَّم از نظر همه‌ی خردمندان، این است که هر ادعایی باید دلیل داشته باشد. «دلیل» را از آن جهت دلیل می‌نامند کـه دارای شـروط و عناصـری‌سـت کـه آن را شایسته‌ی این نام می‌گرداند؛ و گرنه، دلیل معتبر و قابل قبولی به شمار نمی‌آید.

هم‌چنین امری مسلَّم است که بزرگ‌تـرین ادعـا، عقیـده‌ی انسـان بـا تمـام اصـول آن می‌باشد؛ و اصول شریعت یا احکام شرعی- که به سان ساختمانی بر روی پایـه‌ی عقیـده بنا شده است- از نظر اهمیت در مرحله‌ی بعد قرار دارد.

از آنجا که این ادعا بزرگ‌ترین ادعاست، دلایل مربوط به آن نیز بایـد از مهـم‌تـرین و دقیق‌ترین دلایل باشد و هیچ شک و گمان و احتمالی به آن راه نیابد تا بدین‌سان بتوان به دین که مبتنی بر پایه و اساس استواری‌ست، به طور کامل اعتماد نمود؛ و گرنه در صورتی که شک و احتمال به اصول دین راه یابد، بدین معناست که دین، از اساس محـل شـک و تردید است؛ و چنین دینی، دین نیست؛ زیرا مبنای دین، قطع و یقـین اسـت؛ نـه شـک و تردید یا احتمال.

همان‌طور که می‌دانید، در دین ما درباره‌ی شروط ادله‌ی آن دسته از مسایل فرعـی کـه دارای اهمیت ویژه‌ای هستند، آن‌قدر سخت‌گیـری و تأکیـد گردیـده کـه دربـاره‌ی سـایر مسایل، آن‌همه تأکید و سخت‌گیری نشده است؛ به عنوان مثـال: در زمینـه‌ی شـهادت یـا گواهی دادن درباره‌ی عموم مسایل، گواهی دو نفر کافی‌ست؛ اما درباره‌ی مسأله‌ی مهمـی همانند زنا علاوه بر اینکه تعداد گواهان به چهار نفر افزایش یافته است، شاهدان بایـد بـه مشاهده‌ی عینِ این عمل زشت گواهی دهند؛ زیرا در چنـین گـواهی یـا شـهادتی، خطـر

تهمت یا به بازی گرفتن آبروی متهمان و آسیب‌رسانی به آوازه و وضعیت دین‌داریِ آنـان و حتی سرنوشتشان درمیان است.

آری؛ آن‌گاه که موضوعِ مهم‌تر و سرنوشت‌سازی همانند اصول دین به میـان آیـد کـه ارتباط مستقیمی با بهشتی یا دوزخی بودن انسان دارد یـا او را در جرگـه‌ی مسـلمانان یـا کافران قرار می‌دهد و خود، زمینه‌ساز مسایل و احکام ویژه‌ای در دنیا و آخرت مـی‌باشـد، عناصر یا شروط لازم برای اثبات چنین اصولی، جایگاه و اهمیـت ویـژه‌ای مـی‌یابـد؛ امـا **چنین اصولی، چه‌گونه به ثبوت می‌رسند؟** پاسخ‌گویی به این پرسش، موضوع کتابچـه‌ی پیشِ رویتان می‌باشد.

شناخت این اصول، بی‌نهایت حـایز اهمیـت اسـت؛ زیـرا حفاظـت از دیـن در برابـر اضافات و بدعت‌ها یا نوآوری‌های فراوانی که رواج یافته است، امکان‌پذیر نیست؛ آن هم در شرایطی که در غیابِ این موضوعِ بسیار پُراهمیت از اذهان بیش‌تر مسـلمانان، هرکـه- در هر سطحی از جهل و ناآگاهی باشد- هرچه بخواهد، با دلایلی واهی و سست به دیـن نسبت می‌دهد! شگفت‌آورتر از همه اینکه برخی‌ها با استناد به بخشی از یک آیـه، اصـول مهمی ساخته و پرداخته‌اند و با یک موضوعِ خودساخته و بی‌پایه، جیبِ شمار فراوانـی از مردم بی‌اطلاع را خالی کرده و مبالغ هنگفتی به جیب زده‌اند! و بـاز عجیـب‌تـر اینکـه بـر اساس یک سخنِ بی‌ریشـه، حرمـت نـاموس مـردم را شکسـته و از آنـان بـه نـامِ دیـن، سوءاستفاده کرده‌اند! در این میان به سادگی روایت‌های دروغینی را به ائمه نسبت داده‌اند یا آن‌چه میلشان بوده، بر احادیث نبوی افزوده‌اند! بدین‌سـان عقایـد و اخـلاق میلیـون‌هـا مسلمان، رو به تباهی نهاده و در اتحادشان خلل آمده و عقل‌ها و اموالشان به یغما رفته و دین‌ها و فرقه‌های نوپیدایی پدیدار شده است که خود را به اسلام منتسـب مـی‌داننـد؛ در صورتی که در قعرِ منجلاب بدعت‌ها و خرافات گرفتارند و از ساحل امن این دین بزرگ، فاصله‌ی زیادی دارند.

این کتاب هم‌چنین به پرسش دیگری که نزدیک به پرسش نخست است، پاسخ می‌دهد؛ اینکه: **چه‌گونه یک فرد عامی و درس‌نخوانده که هیچ دانشی ندارد، می‌تواند بدون کمک گرفتن از علما، اصول حق و باطل را از یکدیگر تشخیص دهد؟** و بدین‌سان از ورطه‌ی شبهات رهایی یابد و با آرامش و اطمینان کامل به ساحل امن دین برسد؟

در قرآن کریم، قانونی اصولی وجود دارد که در قوت و ظرافت و انسجام کاملش، از هر جهت به قوانین ریاضی می‌مانَد، بلکه بر همه‌ی قوانین ریاضی برتری دارد؛ زیرا قانونِ واضح و روشنی‌ست که برای همگان، اعم از: باسواد و بی‌سواد، و عالم و عامی قابل درک می‌باشد و می‌توان آن را به سادگی بر هر مسأله‌ی اصولی یا قضیه‌ی اساسیِ دین، تطبیق نمود و به آسانی و قاطعانه، تشخیص داد که آن‌چه به دین نسبت داده می‌شود، درست است یا نادرست.

بدین‌سان در پردازش و ارزیابیِ مسایل دینی یا آنچه که به نامِ دین مطرح می‌شود، از گزافه‌کاری و پرداختن به بحث‌های طولانی که از این قانون ربانی فاصله‌ی فراوانی دارند، بی‌نیاز می‌شویم.

در کتابچه‌ی پیش رویتان، این قانون یا قاعده‌ی پراهمیت را بر مهم‌ترین و بزرگ‌ترین اصول دین و نیز بر عقیده‌ی امامت از منظر شیعیان، مطابقت داده‌ام تا بدین‌سان به میزان نیاز خویش به این قانون یا قاعده‌ی بی‌نهایت مهم پی می‌بریم و دریابیم که چه اندازه، رسیدن به حق و حقیقت را برای هر حقیقت‌جویی آسان می‌گرداند.

آیا دقت کرده‌اید که در هر مسیر مهمی، پاسگاهی به عنوان ایست بازرسی وجود دارد و مأمورانی جدی و سخت‌گیر در آنجا انجام وظیفه می‌کنند و تنها به کسی که مدارک شناسایی و ویژگی‌های مشخصی داشته باشد، اجازه‌ی عبور می‌دهند؟

شناختِ شروط مربوط به ادله‌ی اصول دین، همانند همین است بازرسی در برابر همه‌ی تزویرگران دین‌ستیز یا بدعت‌گذاران نادان است که آنان را از ادامه‌ی مسیر

شبهه‌افکنی بازمی‌دارد و اجازه نمی‌دهد که خود را به مرزهای مـورد حمایـت ایـن دیـن بزرگ برسانند؛ زیرا هویت یا سند شناساییِ این‌ها، قُلابی‌ست و مدارک شناساییِ اصـلی- یعنی دلایل درست، محکم و اصیل دینی- ندارند.

از الله ﷻ می‌خواهم که ایـن کتابچـه را بـرای نگارنـده، [متـرجم،] خواننـده و همـه‌ی مسلمانان، سودمند بگرداند. آمین.

# روش قرآن در اثبات اصول دین

منظور ما از **اصول**، عقایدی همانند توحید و نبوت و معاد است که مبنای ایمان به شمار می‌آید و کسی که انکارش کند، کافر است و از دایره‌ی اسلام خارج می‌گردد؛ و همین‌طور احکام اساسیِ دین، از قبیل: نماز، روزه، حج، زکات و جهاد؛ و نیز حرام بودن فواحش و کارهای زشتی چون: زنا، دزدی، دروغ و قتل.

الله متعال برای امور یا اصول یادشده، دلایلی در کتاب خود آورده است که با وجود چنین دلایلی، انکار یا تأویل این اصول و احکامِ اساسی، امکان‌پذیر نیست؛ زیرا نصوص مربوط به آن‌ها، به قدری فراوان و واضح و روشن است که دیگر هیچ جایی برای انکار یا تأویل باقی نمی‌ماند؛ این، همان چیزی‌ست که اصولی‌ها آن را **«قطعي الثبوت والدلالة»** می‌نامند. از این‌رو هرکه انکارش کند، کافر است و از دایره‌ی اسلام خارج می‌شود.

بنابراین اعتقاد به هر مسأله، یا ایمان به هر اصلی از اصول شریعت، مستلزم این است که آن مسأله یا اصل، در قرآن کریم با نصوص واضح و قطعی‌الدلاله و خالی از هرگونه احتمالی، بیان شده باشد؛ وگرنه اعتقاد به چنین مسأله، یا ایمان به چنین اصلی، روا نیست؛ اما آیا امامتی که امامیه به آن اعتقاد دارند، دارای این شرایط می‌باشد؟

اگر یک انسان خردمند و هوشیار که پیش‌تر با اسلام آشنا نبوده است، بخواهد اسلام را از طریق مطالعه‌ی قرآن بشناسد، با نگاهی گذرا به قرآن درمی‌یابد که اصول اعتقاد و احکام اساسی که پیش‌تر برشمردیم، جزو اولویت‌ها و اساسی‌ترین نکاتی‌ست که این کتاب بزرگ به سوی آن فرامی‌خواند؛ زیرا در قرآن نمونه‌ها و دلایل فراوانی درباره‌ی این موارد به چشمش می‌خورد؛ آن‌هم دلایل روشن و واضحی که هیچ احتمالی به آن راه ندارد و بارها تکرار شده است و ظاهر متنش قابل تأویل نیست.

اما...

...اگر انسان بارها قرآن را مطالعه و بررسی کند، نمی‌تواند چیزی به نام «امامـت» را از آن درآورد یا «امامی» به نام علی یا حسن عسکری در آن بیابد که طاعتش به سان اطاعت و فرمانبرداری از رسول‌الله ﷺ واجب باشد؛ هم‌چنین نمی‌تواند با مطالعه‌ی قـرآن بـه ایـن نتیجه برسد که امامان مورد ادعای شیعه، معصومند.[1]

---

[1]- کلینی در اصول کافی (181/1) از ابوعبدالله- جعفر صادق- روایت کرده است: **«كَانَ أَمِيرُ الْـمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) إِمَاماً ثُمَّ كَانَ الْـحَسَنُ (عليه السلام) إِمَاماً [وعدد البقية]... مَنْ أَنْكَرَ ذَلِكَ كَانَ كَمَنْ أَنْكَرَ مَعْرِفَةَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَمَعْرِفَةَ رَسُولِهِ (صلى الله عليه وآله [وسلم])»**. یعنی: «امیرالمؤمنین ؑ امام بود و سپس حسن ؑ [و آن‌گاه سایر امامان را برشمرد و افزود:] هرکه این را انکار کند، همانند کسی‌ست که معرفت خداوند تبارک وتعالی و رسولش را انکار کرده است»!

**وعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «لا يَسَعُ النَّاسَ إِلاَّ مَعْرِفَتُنَا وَ لا يُعْذَرُ النَّاسُ بِجَهَالَتِنَا مَنْ عَرَفَنَا كَانَ مُؤْمِناً وَ مَنْ أَنْكَرَنَا كَانَ كَافِراً وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا وَ لَمْ يُنْكِرْنَا كَانَ ضَالاًّ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْـهُدَى»**.

یعنی: ابوعبدالله ؑ گوید: «برای مردم روا نیست که ما را نشناسند و در نشناختن ما معذور نیستند؛ هرکه ما را بشناسد، مومن است و آن‌که ما را انکار کند، کافر می‌باشد؛ و هرکس ما را نشناسد و انکارمان نکند، گمراه است تا آنکه به سوی هدایت برگردد...».

ابن بابویه قمی گوید: **«اعتقادنا في الأنبياء والرسل والأئمة والملائكة صلوات الله عليهم أنهم معصومون مطهرون من كل دنس، وأنهم لا يذنبون ذنبا، لا صغيرا ولا كبيرا، ولا يعصون الله ما أمرهم، ويفعلون ما يؤمرون ومن نفى عنهم العصمة في شئ من أحوالهم فقد جهلهم ومن جهلهم فهو كافر واعتقادنا فيهم أنهم موصوفون بالكمال والتمام والعلم من أوائل أمورهم إلى أواخرها، لا يوصفون في شئ من أحوالهم بنقص ولا عصيان ولا جهل»**. یعنی: «اعتقاد ما درباره‌ی انبیا و فرستادگان الاهی و ائمه و فرشتگان، این است که آن‌ها از هرگونه پلیدی و گناهی پاک و معصومند و مرتکب هیچ گناه بزرگ و کوچکی نمی‌شوند و از اوامر الاهی سرپیچی نمی‌کنند و همه‌ی دستوراتش را انجام می‌دهند. هرکه بخشی از عصمتشان را انکار کند، آنان را نشناخته و آن‌که آنان را نشناسد، کافر است. و اعتقادمان درباره‌ی آنان، این است که معصومند و به صفات کمال، و بی‌نقص، موصوف می‌باشند و به همه‌ی امور خویش از ابتدا تا انتها، آگاهی دارند و در هیچ‌یک از احوال خود، دچار نقص و عصیان و جهل نمی‌شوند»! الإعتقادات، ص 70، ابن بابویه قمی، چاپ العلمیۀ، قم، 1412هـ؛ به‌تحقیق: غلام‌رضا مازندرانی.

آری؛ با مطالعه‌ی قرآن، به هیچ عنوان چنین پنداری به ذهن انسان نمی‌رسد؛ زیـرا در قرآن هیچ ذکری از امام و امامت مورد ادعای شیعیان نیسـت و در قـرآن هـیچ دلیلـی در این‌باره وجود ندارد!

این عقاید و امثال آن، جزو باورهایی‌ست که خارج از نصوص قرآنی به آن‌هـا معتقـد گشته‌اند و سپس خویشتن را به زحمت انداخته و کوشیده‌اند تا با تکلـف و هرطـور کـه شده، نصی در تأیید پندارشان پیدا کنند! به عبارت دیگر: **ابتدا به چیزی اعتقاد پیدا کرده و سپس در پی یافتن دلیل برآمده‌اند!** چنین روی‌کردی، برای هیچ کس زحمـت نـدارد؛ بلکه روش همه‌ی گمراهان و اهل بدعت است که ابتدا به پندارهای شخصی و تراوشـات ذهنی خویش معتقد می‌شوند و سپس برای تأیید توهمات و تصورات ذهنی خـویش، در میان نصوص به جستجوی دلیل می‌پردازند.

### * مقدم بودن دلیل بر باور

اما اهل حق معتقدند که دلیل و استدلال بر عقیده، مقدم است؛ لذا اهل حق، دلیل را اصل؛ و اعتقاد را تابع و نتیجه‌ی دلیل می‌دانند. یعنی در هیچ عقیده‌ای بر فرموده‌های صریح پروردگار متعال پیش‌دستی نمی‌کنند؛ بلکه هر عقیده‌ای را بر پایه‌ی دلیل قرار می‌دهند و بر اساس استدلال، به یک عقیده یا باور می‌رسند و مانند اهل بدعت نیستند که ابتدا به چیزی اعتقاد پیدا می‌کنند و سپس در پیِ یافتن دلیل برمی‌آیند. الله متعال می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيِ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ۝١ ﴾ [الحجرات: 1].

«ای مؤمنان! (هیچ‌گاه و در هیچ کاری) فراروی الله و پیامبرش پیش‌دستی نکنید؛ و تقوای الله پیشه سازید. به یقین الله، شنوای داناست».

پس چه‌گونه می‌توان چنین اعتقاداتی را که هیچ نص صریحی از قرآن درباره‌اش وجود ندارد، جزو اصول دین برشمرد و هرکه را انکارش کند یا آن را نشناسد، تکفیر نمود؟!

چرا قرآن کریم آکنده از نصوص قطعی و صریحی درباره‌ی توحید و نبوت و معاد و نماز و زکات است و هیچ‌گونه احتمال و ابهامی در نصوص مربوط به این مسایل نیست؛ اما درباره‌ی پنداری چون امامت- با این‌همه اهمیت و منزلتی که نزد شیعیان دارد- هیچ دلیل قطعی و روشنی در قرآن کریم نیامده است؟!!

*** صحت و اعتبار دلیل، به این است که احتمال به آن راه نیابد**

قاعده‌ای اصولی‌ست که می‌گوید: «هر دلیلی که احتمال به آن راه یابد، استدلال به آن باطل است»؛ این، معنای فرموده‌ی الله متعال است که می‌فرماید:

﴿ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦ ﴾ [آل‌عمران:ك]

«او، ذاتی‌ست که قرآن را بر تو نازل کرد؛ بخشی از آن، آیات روشن و مشخصی هستند که اصل و اساس این کتاب‌اند و بخشِ دیگر، آیات متشابه‌اند. کسانی که در دل‌هایشان انحراف (و میل به باطل) وجود دارد، برای فتنه‌انگیزی و تأویل (نادرست) آیات، در پی آیاتِ متشابه بر می‌آیند».

﴿ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ ﴾؛ یعنی: بخشی از قرآن، آیات قطعی‌الدلاله و روشنی هستند که احتمال به آن‌ها راه ندارد. ﴿ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞ ﴾؛ یعنی: بخش دیگرِ قرآن، آیات متشابه‌اند که چندوجهی‌اند و از آن‌ها چندین معنا برداشت می‌شود. و نیز می‌فرماید:

﴿ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡ‍ٔٗا ﴾ [النجم:كک]

«و تنها از گمان پیروی می‌کنند. و به راستی گمان و پندار، برای شناخت حقیقت هیچ سودی ندارد».

هر دلیلی که امامیه برای اصول خویش می‌تراشند، از هر سو با اعتراض‌های فراوان رو به رو می‌شود؛ بلکه غالبا مفهومی که آن‌ها از یک نص برای تأیید اصول خویش ارائه می‌دهند، با مفهوم اصلیِ نص، فاصله‌ی زیادی دارد و تنها به سختی و با تکلف، به ذهن انسان خطور می‌کند و کم‌تر پیش می‌آید که چنین مفهومی از نص مورد نظرشان، قابل برداشت باشد؛ بلکه برداشتی که از نصوص ارائه می‌دهند، در بهترین حالت، «ظن مرجوح» است که هیچ وجهی از ترجیح ندارد! این، در حالی‌ست که عقیده با «ظن راجح» ثابت نمی‌شود، چه رسد به اینکه با ظن مرجوح به ثبوت برسد! پس چه‌گونه امکان دارد که عقیده‌ای با کم‌تر از ظن مرجوح، ثابت شود؟!

این، روشی‌ست که همه‌ی فرقه‌های گمراه و باطل، حتی بهائی‌ها و اسماعیلیان در پیش گرفته‌اند؛ بلکه هر فرقه‌ای که خود را به اسلام منتسب می‌داند، چنین روی‌کردی در ارائه‌ی دلیل دارد و جرأت نمی‌کند که پندار و دلایل خود را خارج از قرآن بداند؛ حتی برای یهود و نصارا نیز این امکان وجود دارد که در برابر مسلمانان در پیِ آیات متشابه برآیند که ان‌شاءالله نمونه‌هایی از این دست را ذکر خواهیم کرد.

## روش قرآن در اثبات اصول عقیده

### 1و2- خبر دادن (اطلاع‌رسانی) و ثابت کردن

مطالعه‌ی قرآن نشان می‌دهد که وقتی الله متعال اصول عقیده را ذکر می‌فرماید، فقط به ذکر حقیقت یا اطلاع‌رسانی درباره‌ی آن اصل بسنده نمی‌کند؛ بلکه ضمن خبر دادن از یک حقیقت، دلیل عقلی نیز بر صحت آن بیان می‌دارد.

بنابراین نصوص مربوط به اصول عقیده، مجرد اخبار یا گزارش‌های قرآنی نیست؛ بلکه اطلاعاتی‌ست که همراه آن، دلیل صحتش نیز ذکر گردیده است. بدین‌سان روش قرآن کریم در طرح اصول عقیده، به دو روش می‌باشد:

- خبر دادن و اطلاع‌رسانی یا ذکرِ هر اصل.
- ذکر دلیل و اثبات آن اصل.

### 3- تکرار

در کنار اطلاع‌رسانی و ذکر دلیل، آیات فراوانی درباره‌ی هر اصل تکرار می‌شود؛ تا آنجا که گاه به صدها آیه می‌رسد. این، سومین حقیقتی‌ست که پژوهش‌گرِ آیات اعتقادی، به روشنی ملاحظه می‌کند.

بنابراین قرآن کریم هنگامی که از اصول اعتقادی سخن می‌گوید، به یک یا دو آیه بسنده نمی‌کند؛ چه رسد به اینکه نصفِ یک آیه از یکجا یا یک‌چهارمِ آیه‌ای دیگر از جایی دیگر، بیان‌گر یک اصل اعتقادی باشد! همان‌طور که روش شیعه در اثبات امامت مورد ادعایشان، این‌گونه می‌باشد! خلاصه اینکه هر یک از اصول اعتقادی، در صدها آیه‌ی روشن و قطعی، بیان و ثابت گردیده است.

### 4- وضوح و روشنی کامل یا قطعی

چهارمین حقیقت، این است که چنین آیاتی قطعی‌الدلاله‌اند و به روشنی، هر یک از اصول عقیده را بیان می‌دارند؛ به گونه‌ای که جای هیچ‌گونه تأویلی برای برگرداندن معنای هیچ‌یک از این آیات یا انتقال مفهوم آن‌ها به مفهومی دیگر وجود ندارد. این وضوح، از دو جهت می‌باشد:

**یکم:** وضوح لفظی و روشن بودن معنا؛ به گونه‌ای که مفهومی غیر از مفهوم ظاهریِ آن به ذهن نمی‌رسد؛ مانند آیه‌ی 29 سوره‌ی فتح که از رسالت پیامبرمان، محمد مصطفیﷺ خبر می‌دهد؛ آنجا که الله‌ﻷ می‌فرماید: ﴿ مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ ﴾؛ یعنی: «محمد، فرستاده‌ی الله است». این لفظِ قطعی‌الدلاله، به روشنی بیان می‌دارد که محمدﷺ فرستاده‌ی الله متعال است.

**دوم:** فراوانی و کثرت آیاتِ هم‌سو و هم‌معنا درباره‌ی هر یک از اصول.

این حقایق چهارگانه- که عبارتند از: خبر دادن، ثابت کردن، تکرار و وضوح کامل- در همه جای قرآن به صورتی هم‌سو و یک‌پارچه، در بیان اصول اعتقادی مشاهده می‌شوند.

البته دو حقیقت دیگر نیز وجود دارند که ویژه‌ی این باب هستند؛ اینکه عقل و روایت (احادیث نبوی یا آثار و روایات) به طور مستقل، منشأ هیچ‌یک از اصول عقیده نیستند؛ بلکه همان‌طور که بیان شد، لازمه‌ی اثبات هر اصل عقیدتی این است که در قرآن کریم در چارچوب حقایق ذکرشده، آمده باشد.

نقش عقل یا احادیث و روایات در باب اصول، به تأکید و تقویت آنچه که در قرآن کریم ثابت شده است، منحصر می‌باشد؛ البته جزئیات یا فروع و تفاصیل مربوط به اصول ثابت‌شده در قرآن، در احادیث نبوی بیان گردیده است و ان‌شاءالله، در ادامه‌ی این کتابچه به نقش و وظیفه‌ی اختصاصی عقل و سنت خواهیم پرداخت.

## دلایلی بر این حقایق چهارگانه

اصول اعتقادی که محور اصلیِ قرآن کریم است، عبارتند از: الوهیت، نبوت و معاد؛ یا ایمان به وحدانیت الله متعال و نبوت محمدﷺ و روز واپسین.

### 1- وحدانیت الله

قرآن کریم، خبر می‌دهد که هیچ معبود برحقی جز الله وجود ندارد و بدین‌سان بر کلمه‌ی توحید **(=لا إله إلا الله)** تأکید می‌کند؛ همان‌گونه که در آیات ذیل آمده است:

﴿ ٱللَّهُ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ ﴾ [البقرة: ککک]

«الله؛ هیچ معبود برحقی جز او وجود ندارد».

﴿ فَٱعۡلَمۡ أَنَّهُۥ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ ﴾ [محمد: لک]

«پس بدان که معبود راستینی جز الله وجود ندارد».

﴿ قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١ ﴾ [الإخلاص: ک]

«بگو: او، الله یکتاست (که در ذات و صفاتش، یگانه می‌باشد)».

﴿ هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ﴾ [الحشر: ک]

«اوست الله، ذاتی که هیچ معبود برحقی جز او وجود ندارد».

﴿ وَإِلَـٰهُكُمۡ إِلَـٰهٞ وَٰحِدٞۖ لَّآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحۡمَـٰنُ ٱلرَّحِيمُ ﴾ [البقرة: کککا]

«و معبودتان، یگانه معبودی است که هیچ معبود برحقی جز او وجود ندارد؛ (پروردگارِ) بخشنده مهربان».

﴿ أَنَّمَا هُوَ إِلَـٰهٞ وَٰحِدٞ ﴾ [إبراهیم: کک]

«... او یگانه معبود برحق است».

﴿ وَقَالَ ٱللَّهُ لَا تَتَّخِذُوٓاْ إِلَٰهَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِۖ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ ﴾ [النحل: ككا]

«و الله فرمود: دو معبود انتخاب نکنید. جز این نیست که او یگانه معبود برحق است».

﴿ وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمۡ وَٰحِدٞ ﴾ [العنكبوت: ڪكا]

«و معبود ما و معبود شما، یکی است».

و دیگر آیات فراوانی که در این‌باره وجود دارد. از سوی دیگر، قرآن کریم پس از اینکه بارها گزارش می‌دهد که معبود برحقی جز الله وجود ندارد، دلایلی برای اثبات این حقیقت ذکر می‌کند؛ همان‌گونه که در آیات ذیل آمده است:

﴿ لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا ﴾ [الأنبياء: ڪڪ]

«اگر در آسمان و زمین معبودانی جز الله وجود داشتند، بی‌گمان آسمان و زمین تباه می‌شدند».

﴿ قُل لَّوۡ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٞ كَمَا يَقُولُونَ إِذٗا لَّٱبۡتَغَوۡاْ إِلَىٰ ذِي ٱلۡعَرۡشِ سَبِيلٗا ﴾ [الإسراء: ڪكا]

«بگو: اگر آن‌گونه که (مشرکان) می‌گویند، معبودان دیگری با پروردگار بودند، در این صورت به طور قطع (معبودان باطل) راهی به سوی صاحب عرش می‌جستند».

﴿ مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۢ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ ﴾ [المؤمنون: كلا]

«الله، هیچ فرزندی برنگرفته است و هیچ معبودی با او نیست. (اگر جز این بود) هر معبودی آفریده‌هایش را (به سوی خود) می‌برد و بر یکدیگر برتری می‌جستند».

﴿ هَلۡ مِنۡ خَٰلِقٍ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ ﴾ [فاطر: كا]

«آیا خالق و آفرینندهای جز الله که از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد، وجود دارد؟»

﴿ أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ٣٥ ﴾ [الطور: ٣٥]

«آیا بدون آفریدگار، آفریده شده‌اند یا خودشان آفریننده‌اند؟»

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ٢١ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فِرَٰشٗا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءٗ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٢٢ ﴾ [البقرة: ٢١-٢٢]

«ای مردم! پروردگارتان را پرستش کنید؛ همان ذاتی که شما و پیشینیانتان را آفریده است. باشد که پرهیزکار شوید. ذاتی که زمین را برایتان بستر قرار داد و آسمان را (همچون) سقفی بالای سرتان برافراشت، و از آسمان برایتان آب فروفرستاد و با آن، انواع میوه‌ها را به ثمر رساند تا روزیِ شما باشد. پس دانسته و در حالی که می‌دانید، برای الله شریکانی قرار ندهید».

﴿ أَتَدۡعُونَ بَعۡلٗا وَتَذَرُونَ أَحۡسَنَ ٱلۡخَٰلِقِينَ ﴾ [الصافات: ١٢٥]

«آیا بت «بعل» را می‌خوانید و بهترین آفریدگار را رها می‌کنید؟»

﴿ ضَرَبَ لَكُم مَّثَلٗا مِّنۡ أَنفُسِكُمۡۖ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن شُرَكَآءَ فِي مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ فَأَنتُمۡ فِيهِ سَوَآءٞ تَخَافُونَهُمۡ كَخِيفَتِكُمۡ أَنفُسَكُمۡۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ٢٨ ﴾ [الروم: ٢٨]

«(الله) برایتان از حال خودتان مثال می‌زند؛ آیا بردگانتان در آنچه نصیبتان کرده‌ایم، با شما شریکند؛ بدین‌ترتیب که شما در دارایی‌ها با هم برابر باشید و همان‌گونه که از

ناحیه‌ی دیگر شریکانتان نگرانید، از این‌ها نیز بیم داشته باشید؟ بدین‌سان آیات خود را برای خردمندان بیان می‌کنیم».

﴿ وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ ١٣ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡ ﴾ [فاطر: کا]

«و آنان که جز الله (به فریاد) می‌خوانید، مالک پوست نازک هسته‌ی خرما نیز نیستند. اگر آنان را بخوانید، دعا و خواسته‌ی شما را نمی‌شنوند و اگر بشنوند، پاسختان را نمی‌دهند».

و دیگر آیاتی که در این باب، فراوان است.

به روشنی مشاهده می‌کنید که این آیات به صورتی قطعی و واضح بر وحدانیت الله متعال دلالت دارند؛ به گونه‌ای که امکان انکارش وجود ندارد یا نمی‌توان هیچ‌یک از این آیات را بر مفهومی غیر از مفهوم ظاهریِ آن‌ها حمل نمود.

بدین‌سان همه‌ی شاخص‌ها و حقایق چهارگانه‌ی قرآنی در زمینه‌ی اثبات اصول عقیده، بر این اصل بزرگ یعنی بر وحدانیت الله متعال، کاملا منطبق می‌باشد، بلکه تمام قرآن بر این حقیقت گواهی می‌دهد؛ قرآن کریم دقیقا به همین روش و با شاخص‌های یادشده، یک اصل بزرگ دیگر، یعنی نبوت محمدﷺ را نیز بیان می‌دارد:

### 2- نبوت محمدﷺ

خبر دادن از نبوت محمدﷺ یا اطلاع‌رسانی در این‌باره، در بسیاری از آیات قرآن آمده است؛ از آن جمله:

﴿ مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِ ﴾ [الفتح: لک]

«محمد، فرستاده‌ی الله است».

﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُ ﴾ [آل عمران: ککک]

«و محمد، فقط پیامبر است؛ پیش از او نیز پیامبرانی بوده‌اند که در گذشته‌اند».

﴿ إِنَّكَ لَمِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٣ ﴾ [یس: ٣]

«... که تو از فرستادگان (الله متعال) هستی».

﴿ وَإِذۡ قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُم مُّصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَمُبَشِّرَۢا بِرَسُولٖ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِي ٱسۡمُهُۥٓ أَحۡمَدُۖ فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ قَالُواْ هَٰذَا سِحۡرٞ مُّبِينٞ ٦ ﴾ [الصف: ٦]

«و زمانی (را به یاد آورید) که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی‌اسرائیل! به راستی من، فرستاده‌ی الله به سوی شما هستم، در حالی که آنچه را که از تورات فراروی من است، تصدیق می‌کنم و به پیامبری که پس از من می‌آید و نامش احمد است، مژده می‌دهم. پس هنگامی که (احمدﷺ) با معجزه‌ها و نشانه‌های آشکار نزدشان آمد، گفتند: این، جادوی آشکاری است».

﴿ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَءَامَنُواْ بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٖ وَهُوَ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡ كَفَّرَ عَنۡهُمۡ سَيِّـَٔاتِهِمۡ وَأَصۡلَحَ بَالَهُمۡ ٢ ﴾ [محمد: ٢]

«و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و به آنچه بر محمد نازل شده (یعنی قرآن) که حق و راست است و از سوی پروردگارشان؛ ایمان آوردند، (الله) گناهانشان را می‌بخشد و وضعیت و کارشان را سامان می‌دهد».

و همین‌طور صدها آیه‌ی دیگر.

سپس آیاتی دیگر، صحت نبوت محمدﷺ را با برهان‌های عقلی، ثابت می‌کنند؛ همان‌گونه که در آیات ذیل آمده است:

﴿ وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّن مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٢٣ ﴾ [البقرة: 23]

«و چنانچه در مورد آیاتی که بر بنده‌ی خویش نازل کرده‌ایم، شک و تردید دارید، پس اگر راست می‌گویید، یک سوره همانند قرآن بیاورید».

﴿ وَلَوۡ تَقَوَّلَ عَلَيۡنَا بَعۡضَ ٱلۡأَقَاوِيلِ ٤٤ لَأَخَذۡنَا مِنۡهُ بِٱلۡيَمِينِ ٤٥ ثُمَّ لَقَطَعۡنَا مِنۡهُ ٱلۡوَتِينَ ٤٦ ﴾ [الحاقة: 44-46]

«اگر پیامبر سخنان دروغینی بر ما می‌بست، او را با دست راست و به شدت می‌گرفتیم؛ سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم».

﴿ وَلَقَدۡ نَعۡلَمُ أَنَّهُمۡ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُۥ بَشَرٞۗ لِّسَانُ ٱلَّذِي يُلۡحِدُونَ إِلَيۡهِ أَعۡجَمِيّٞ وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيّٞ مُّبِينٌ ١٠٣ ﴾ [النحل: 103]

«ما می‌دانیم که آن‌ها (=کافران) می‌گویند: این آیات را انسانی به پیامبر آموزش می‌دهد. در حالی که زبان کسی که (آموزش قرآن را) به او نسبت می‌دهند، عربی نیست و این قرآن به زبانی عربی فصیح و روشن است».

﴿ قُل لَّوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا تَلَوۡتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ وَلَآ أَدۡرَىٰكُم بِهِۦۖ فَقَدۡ لَبِثۡتُ فِيكُمۡ عُمُرٗا مِّن قَبۡلِهِۦٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ١٦ ﴾ [یونس: 16]

«بگو: اگر الله می‌خواست، آن را بر شما نمی‌خواندم و او نیز شما را به آن آگاه نمی‌کرد. من، پیش‌تر عمری در میان شما بوده‌ام. آیا نمی‌اندیشید؟»

﴿ قُلۡ مَا كُنتُ بِدۡعٗا مِّنَ ٱلرُّسُلِ ﴾ [الأحقاف: 9]

«بگو: من از میان پیامبران، پدیده‌ی نوظهوری نیستم».

﴿ ۞ قُلۡ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَٰحِدَةٍۖ أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ مَثۡنَىٰ وَفُرَٰدَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُواْۚ مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍ﴾ [سبأ: ٤٦]

«بگو: تنها شما را یک اندرز می‌دهم که دوتا دوتا (و با هم و به دور از تعصب) و به تنهایی (و با تفکر و بازبینی در خویشتن) برای الله برخیزید و آن‌گاه بیندیشید؛ رفیقتان دچار هیچ‌گونه جنونی نیست».

به همین منوال، آیات قرآن پیاپی و به کثرت نبوت محمدﷺ را اثبات و از آن دفاع می‌کنند؛ به گونه‌ای که دیگر هیچ راهی برای نفوذ شک به قلب مسلمان، بلکه به قلب هر انسان منصفی درباره‌ی رسالت محمدﷺ باقی نمی‌ماند. و این، همان دو شرط سوم و چهارم [یعنی تکرار و وضوح کامل و قطعی] است. بدین‌سان همه‌ی شروط و شاخص‌های اثباتِ عقیده، بر دومین اصل از اصول عقیده که همان نبوت محمدﷺ است، انطباق می‌یابد؛ همان‌طور که بر سومین اصل عقیده، یعنی آخرت و روز واپسین، منطبق می‌گردد:

## 3- روز واپسین (آخرت)

بسیاری از آیات قرآن، از روز واپسین خبر داده‌اند؛ همان‌گونه که در آیات ذیل آمده است:

﴿ مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤ ﴾ [الفاتحة: ٤]

«... مالک روز جزا».

﴿ وَبِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ ٤ ﴾ [البقرة: ٤]

«و به آخرت یقین دارند».

﴿ كَيۡفَ تَكۡفُرُونَ بِٱللَّهِ وَكُنتُمۡ أَمۡوَٰتٗا فَأَحۡيَٰكُمۡۖ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يُحۡيِيكُمۡ ثُمَّ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٢٨ ﴾ [البقرة: كك]

«چه‌گونه به الله کفر می‌ورزید؟ در صورتی که شما مردگانی (بدون حیات) بودید و الله، به شما زندگی بخشید و پس از آن شما را می‌میراند و بار دیگر شما را زنده می‌کند و سپس به سوی او بازگردانیده می‌شوید».

﴿ وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ١٠ ٱلَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوۡمِ ٱلدِّينِ ١١ وَمَا يُكَذِّبُ بِهِۦٓ إِلَّا كُلُّ مُعۡتَدٍ أَثِيمٍ ١٢ ﴾ [المطففين: كك-كك]

«در آن روز وای به حال تکذیب‌کنندگان! آنان که روز جزا را انکار می‌کنند. و جز ستمکاران گنهکار (کسی) آن (روز) را تکذیب نمی‌کنند».

﴿ وَقِيلَ لَهُمۡ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّذِي كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ ٢٠ ﴾ [السجدة: كك]

«و به آنان گفته می‌شود: عذاب آتشی را که انکارش می‌کردید، بچشید».

﴿ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَلِقَآيِٕ ٱلۡأٓخِرَةِ فَأُوْلَٰٓئِكَ فِي ٱلۡعَذَابِ مُحۡضَرُونَ ١٦ ﴾ [الروم: كك]

«ولی کسانی که کفر ورزیده و آیات ما و دیدار آخرت را انکار کرده‌اند، همیشه در عذاب خواهند بود».

و در بسیاری از آیات، دلایلی عقلانی برای اثبات آخرت، ذکر گردیده است؛ از آن جمله:

﴿ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلٗا وَنَسِيَ خَلۡقَهُۥۖ قَالَ مَن يُحۡيِ ٱلۡعِظَٰمَ وَهِيَ رَمِيمٞ ٧٨ قُلۡ يُحۡيِيهَا ٱلَّذِيٓ أَنشَأَهَآ أَوَّلَ مَرَّةٖۖ وَهُوَ بِكُلِّ خَلۡقٍ عَلِيمٌ ٧٩ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلشَّجَرِ ٱلۡأَخۡضَرِ نَارٗا فَإِذَآ أَنتُم مِّنۡهُ تُوقِدُونَ ٨٠ أَوَلَيۡسَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يَخۡلُقَ مِثۡلَهُمۚ بَلَىٰ وَهُوَ

ٱلۡخَلَّٰقُ ٱلۡعَلِيمُ ﴿٨١﴾ إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾ ﴾ [يس: ٧٨-٨٢]

«... گفت: چه کسی استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند؟ بگو: همان ذاتی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید و او به هر آفرینشی داناست. ذاتی که از درخت سبز، آتش پدید آورد و شما با آن، آتش روشن می‌کنید. آیا ذاتی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، توانایی آن را ندارد که مانند این‌ها را بیافرینند؟ آری؛ (می‌تواند) و او آفریدگار داناست. شأن او، این است که چون (پیدایش) چیزی را اراده کند، فقط به آن می‌گوید: «موجود شو» و بی‌درنگ موجود می‌شود».

﴿ لَآ أُقۡسِمُ بِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ ﴿١﴾ وَلَآ أُقۡسِمُ بِٱلنَّفۡسِ ٱللَّوَّامَةِ ﴿٢﴾ أَيَحۡسَبُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَلَّن نَّجۡمَعَ عِظَامَهُۥ ﴿٣﴾ بَلَىٰ قَٰدِرِينَ عَلَىٰٓ أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُۥ ﴿٤﴾ ﴾ [القيامة: 1-4]

«به روز قیامت سوگند یاد می‌کنم؛ و به نفس سرزنش‌گر قسم می‌خورم. آیا انسان گمان می‌کند که ما هرگز استخوان‌هایش را جمع نخواهیم کرد؟ آری؛ (استخوان‌هایش را جمع خواهیم کرد)؛ در حالی که قادریم سرِ انگشتانش را مرتب کنیم».

تا آنجا که می‌فرماید:

﴿أَيَحۡسَبُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَن يُتۡرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾ أَلَمۡ يَكُ نُطۡفَةٗ مِّن مَّنِيّٖ يُمۡنَىٰ ﴿٣٧﴾ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةٗ فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ ﴿٣٨﴾ فَجَعَلَ مِنۡهُ ٱلزَّوۡجَيۡنِ ٱلذَّكَرَ وَٱلۡأُنثَىٰٓ ﴿٣٩﴾ أَلَيۡسَ ذَٰلِكَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يُحۡـِۧيَ ٱلۡمَوۡتَىٰ ﴿٤٠﴾﴾ [القيامة: ٣٦-٤٠]

«آیا انسان گمان می‌کند که بی‌هدف رها می‌شود؟ آیا نطفه‌ای از «منی» نبود که در «رحم» ریخته می‌شود؟ سپس به صورت خون بسته درآمد و (پروردگار، او را) آفرید و موزونش ساخت. آن‌گاه از آن، دو گونه‌ی مرد و زن را آفرید. آیا این پروردگار، توانایی آن را ندارد که مردگان را زنده کند؟»

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّنَ ٱلۡبَعۡثِ فَإِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ مِنۡ عَلَقَةٖ ثُمَّ مِن مُّضۡغَةٖ مُّخَلَّقَةٖ وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ لِّنُبَيِّنَ لَكُمۡۚ وَنُقِرُّ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا ثُمَّ لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡۖ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡلَا يَعۡلَمَ مِنۢ بَعۡدِ عِلۡمٖ شَيۡـٔٗاۚ وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ هَامِدَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡ وَأَنۢبَتَتۡ مِن كُلِّ زَوۡجِۭ بَهِيجٖ ۝٥ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّهُۥ يُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَأَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ۝٦ وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٞ لَّا رَيۡبَ فِيهَا وَأَنَّ ٱللَّهَ يَبۡعَثُ مَن فِي ٱلۡقُبُورِ ۝٧ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَلَا هُدٗى وَلَا كِتَٰبٖ مُّنِيرٖ ۝٨﴾ [الحج: ٥-٨]

«ای مردم! اگر درباره‌ی رستاخیز شک و تردید دارید، پس همانا ما، شما را از خاک و آن‌گاه از نطفه و به همین ترتیب از خون بسته و سپس از پاره‌گوشتی با آفرینش کامل یا ناتمام آفریدیم تا برای شما روشن نماییم (که ما توانایی برانگیختن را داریم). و جنین‌ها را تا زمان مشخصی که خواستِ ماست، در رحم‌ها نگه می‌داریم و آن‌گاه شما را به صورت طفلی بیرون می‌آوریم تا به حد رشد و بلوغتان برسید. و برخی از شما (زودتر) می‌میرند و برخی به فرتوتی و ناتوانی عمرشان می‌رسند؛ چنانکه پس از علم و دانشی که داشته‌اند، دیگر چیزی نمی‌دانند. و زمین را خشک و مرده می‌بینی و چون آب باران بر آن نازل کنیم، به جنبش و حرکت در می‌آید و رشد می‌کند و انواع گیاهان زیبا و باطراوت می‌رویاند. چرا که الله، همان پروردگار حق و راستین است و او، مردگان را زنده می‌کند و او بر هر کاری تواناست. و رستاخیز، آمدنی‌ست و هیچ شک و تردیدی در آن نیست و بی‌گمان الله، کسانی را که در قبرها هستند، برمی‌انگیزد. و برخی از مردم، بدون هیچ دانش و رهنمود و کتاب روشن‌گری درباره‌ی الله به جر و بحث و مجادله می‌پردازند».

و همین‌طور ده‌ها و صدها آیه‌ی دیگر، به طور واضح و روشن، بر روز واپسین (آخرت) دلالت دارند؛ بدین ترتیب وقوع روز قیامت، با تکرار و قطعیت که دو شرط اساسی از شروط لازم برای اثبات اصول عقیده هستند، ثابت می‌گردد.

## روش قرآن در اثبات اصول شریعت

آن‌گاه که انسان به الله و رسولش و روز واپسین ایمان بیاورد، بر اوست که به مقتضای این ایمان، عمل کند؛ اینجاست که نوبت شریعت فرا می‌رسد و نقش احکام شرعی به میان می‌آید.

پس دین، عبارتست از: عقیده و شریعت؛ عقیده، اصل است و شریعت، فرعِ آن؛ اگر دین را به سان یک ساختمان فرض کنیم، عقیده، پایه و اساس می‌باشد که شریعت بر روی آن بنا گردیده است.

با نگاهی به قرآن درمی‌یابیم که اصول شریعت، از دو طریق به اثبات می‌رسند:

1- خبر دادن (ذکر اصل حکم).

2- قطعیت و وضوح.

یعنی: از طریق خبر یا متن قرآنیِ واضح و قطعی‌الدلاله. برای اثبات یک حکم شرعی یا بیان صحت آن، نیازی به دلیل عقلی نیست؛ زیرا مخاطب چنین متونی، فردِ مسلمان است که به صحت داده‌ها و آیه‌های قرآن ایمان دارد؛ لذا مسلمان برای عمل به هر حکم شرعی که الله‌ﻷ فروفرستاده و به انجام آن دستور داده است، به چیزی غیر از آگاهی از حکم الله متعال که در قرآن آمده است، نیاز ندارد؛ یعنی مسلمان برای درک اینکه نماز و زکات و روزه جزو دین هستند، نیازمند دلایل اثباتی نیست؛ بلکه تنها به دلیلی قطعی نیاز دارد که الله‌ﻷ خطاب به او اصل حکم را فروفرستاده یا او را به کاری مکلف فرموده باشد؛ از این رو در اصول شریعت، فقط مسلمانان مورد خطاب قرار می‌گیرند.

شریعت، دارای اصول و فروعی‌ست؛ برای اثبات اصول شریعت، از قبیل: نماز و زکات و نیکی به والدین، وجود خبر یا متن قرآنی واضح و قطعی‌الدلاله، ضروری‌ست؛ اما

در رابطه با جزئیات و فروع احکام، دلیل ظنی راجح، یعنی دلیلی که وجهی از ترجیح دارد، کافی‌ست.

دلیل قطعی را از آن جهت قطعی گویند که آن قدر واضح و روشن است که غیر از معنایِ ظاهری‌اش هیچ احتمال و مفهوم دیگری به آن راه ندارد.

شایسته‌ی تأکید و یادآوری‌ست که هر اصلی، تنها از طریق قرآن ثابت می‌شود؛ یعنی دلیلِ اثباتِ هر اصلی، حتماً باید قرآنی باشد و روایات و دیدگاه‌ها یا «دلایل عقلی» در این زمینه، مستقل نیستند و نمی‌توانند به طور مستقل، پایه‌گذار اصلی باشند که اساسی قرآنی ندارد و در قرآن کریم ثابت نشده است. **این شرط، هم اصول عقیده را در بر می‌گیرد و هم اصول شریعت را.**

## خلاصه‌ی قواعد ذکرشده

اصول عقیده، دارای پنج شرط است که عبارتند از:

1- نص قرآنی.

2- وضوح کامل و قطعی‌الدلاله بودن نص قرآنی.

3- تکرارِ فراوان نص.

4- خبر دادن.

5- و اثبات.

و اصول شریعت، دارای سه شرط است که عبارتند از:

1- نص قرآنی.

2- وضوح کامل و قطعی‌الدلاله بودن نص.

3- خبر دادن؛ بدون اینکه نیازی به اثبات آن از طریق دلایل عقلی باشد.

این، قانون یا روش قرآن در اثبات اصول است.

امامیه، «امامت» را جزو مسایل مهمی می‌پندارند که از نظر آن ها، ایمان جز با اعتقاد به امامت، درست و پذیرفتنی نیست؛ به گونه‌ای که منکران امامت را کافر می‌دانند!

بنابراین امامت جزو مسایل اصولی و اساسی‌ست؛ از این رو لازمه‌ی ایمان به چنین اصلی، این است که حداقل با نص قطعی‌الدلاله‌ی قرآنی، یعنی با نصی واضح و روشن از قرآن کریم، ثابت شود؛ اما آیا به راستی چنین نصی در قرآن کریم وجود دارد؟!

همه‌ی آیات مورد استدلال شان در این‌باره، آیات متشابه و ظنی‌الدلاله می‌باشد؛ مانند این آیات:

﴿ ۞ وَإِذِ ٱبۡتَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٖ فَأَتَمَّهُنَّۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامٗاۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِيۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ ١٢٤ ﴾ [البقرة: 124]

«و زمانی (را به یاد آورید) که پروردگارِ ابراهیم، او را به چند صورت آزمایش کرد و او، از عهده‌ی این آزمایش‌ها برآمد. (الله) فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار می‌دهم. گفت: و از فرزندانم (نیز کسانی را پیشوا قرار بده). فرمود: پیمان من به ستم‌کاران نمی‌رسد».

﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥ ﴾ [المائدة: 55]

«تنها الله و فرستاده‌اش و مؤمنانی که نماز را بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند و پیوسته فروتن و متواضعند، دوست شما هستند».

﴿ حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةُ وَٱلدَّمُ وَلَحۡمُ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦ وَٱلۡمُنۡخَنِقَةُ وَٱلۡمَوۡقُوذَةُ وَٱلۡمُتَرَدِّيَةُ وَٱلنَّطِيحَةُ وَمَآ أَكَلَ ٱلسَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيۡتُمۡ وَمَا ذُبِحَ عَلَى ٱلنُّصُبِ وَأَن تَسۡتَقۡسِمُواْ بِٱلۡأَزۡلَٰمِۚ ذَٰلِكُمۡ فِسۡقٌۗ ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمۡ فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِۚ ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ فِي مَخۡمَصَةٍ غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣ ﴾ [المائدة: 3]

«مردار، و خون، و گوشت خوک و آنچه به نام غیر الله ذبح شود و حیوانی که در اثر خفگی، یا ضربه، یا افتادن از بالا و یا به ضرب شاخِ (حیوان دیگری) بمیرد و نیز حیوانی که توسط درندگان دریده گردد، بر شما حرام است؛ جز حیوانی که (پیش از مردنش) ذبح نمایید. هم‌چنین آنچه برای بت‌ها قربانی می‌شود و آنچه به وسیله‌ی تیرهای قمار قسمت می‌کنید، بر شما حرام شده و روی آوردن به آن‌ها فسق و سرپیچی (از فرمان الاهی) است. امروز کافران از آیین شما ناامید شدند؛ پس، از آنان نترسید و از من بیم داشته باشید. امروز برای شما دینتان را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم. پس هرکس بدون رغبت به گناه، در حال گرسنگی شدید، (به خوردن محرّمات) ناگزیر شود، بداند که الله آمرزنده‌ی مهربان است».

﴿ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ ﴾ [الأحزاب:33]

«و در خانه‌هایتان بمانید و به شیوه‌ی دوران جاهلیت پیشین، اظهار زینت نکنید و نماز را برپا دارید و زکات دهید و از الله و پیامبرش اطاعت نمایید. ای خانواده‌ی پیامبر! به راستی الله می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و چنانکه باید شما را پاکیزه سازد».

این‌ها، قوی‌ترین استدلال شیعیان از آیات قرآن کریم درباره‌ی عقیده‌ی امامت است. بنده، این آیات را به طور کامل درج نمودم تا خردمندان، خود دریابند که برداشت شیعیان از آیات ذکرشده، هیچ ربطی به مفهوم حقیقی این آیات ندارد؛ و این امر، هنگامی که آیات مذکور را به طور کامل بخوانید، بیش‌تر نمایان می‌شود؛ بر خلاف عادت شیعیان که برای استدلال، فقط بخشی از هر آیه‌ی مورد استدلال شان را می‌خوانند!

اول اینکه: این آیات چه ربطی به امامت مورد ادعای شیعه دارند؟

دوم اینکه: ارتباط این آیات با امامت علی‌ﷺ در چیست؟

و سوم اینکه: چه ارتباطی در بین این آیات و امامتِ دیگر امامانِ مورد ادعای شیعه وجود دارد؟

این ارتباط در صورتی قابل قبول است که قطعی و روشن باشد، نه ظنی یا با گمان و احتمال؛ زیرا استدلال به هر دلیل اصولی که شک و احتمال به آن راه یابد، باطل و نادرست؛ همان‌گونه که الله‌ﻷ می‌فرماید:

﴿ وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡـًٔا ٢٨ ﴾ [النجم:٢٨]

«و آنان به این کار هیچ علم و دانشی ندارند و تنها از گمان پیروی می‌کنند. و به راستی گمان و پندار، برای شناخت حقیقت هیچ سودی ندارد».

دلالت این آیات و دیگر آیات مورد استدلال شیعه، نه تنها قطعی و واضح نمی‌باشد، بلکه در چارچوب ظن راجح نیز- که در فروع شریعت یا در فقه- قابل قبول است، نمی‌گنجد و چیزی جز وهم و خیال نیست و در بهترین حالت، ظن مرجوح می‌باشد که هیچ وجه قابل قبولی ندارد و در فروع فقه نیز بی‌اعتبار است:

**آیه‌ی نخست** از امامت و پیشوایی آقایمان ابراهیم‰ سخن می‌گوید و در آن، درباره‌ی امامت علی س و هیچ امام دیگری، هیچ ذکری به میان نیامده است؛ هم‌چنین در این آیه، هیچ دلیل روشنی وجود ندارد که نشان دهد امامت ذکرشده در این آیه، همان امامت مورد ادعای شیعه می‌باشد؛ بلکه منظور از امامت در این آیه، پیشوایی و الگو بودن است. حداکثر چیزی که می‌توان گفت، این است که ادعایشان، یک امر ظنی‌ست و عقاید بزرگ، با امور ظنی یا با حدس و گمان، ثابت نمی‌شوند.

**آیه‌ی دوم** درباره‌ی حکم مردار و خون و گوشت خوک است؛ چه چیزی امامت علی س را در میان این امور جای می‌دهد و این موضوع‌ها، چه ربطی به یکدیگر دارند؟! ضمن اینکه در این آیه، هیچ ذکری از موضوع امامت نیست.

در **آیه‌ی سوم** نه ذکری از علی و دیگر امامان مورد ادعای امامیه به میان آمده و نه موضوع «امامت» و «عصمت» ذکر شده است؛ این، خود برای ابطال استدلال شان بدین آیه کافی‌ست؛ بلکه سیاق آیه، بیان‌گر این است که درباره‌ی مادران مومنان می‌باشد و در ابتدای آن، زنان پیامبرﷺ آشکارا مورد خطاب قرار گرفته‌اند. بنابراین چه سان و با کدامین دلیل، مادران مومنان را قاطعانه از حکم این آیه بیرون می‌آورند و آن را در علی و چند تن از اهل بیت ایشان منحصر می‌گردانند؟ این، یعنی ادعای بی‌اساس و «یکه پیش قاضی رفتن». حداکثر چیزی که در این جا می‌توان پذیرفت، این است که ادعایشان، چیزی جز گمان و پندار نیست:

﴿ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡـٔٗا ﴾ [النجم:

ك‌ﮐ]

«و تنها از گمان پیروی می‌کنند. و به راستی گمان و پندار، برای شناخت حقیقت هیچ سودی ندارد».

همان‌طور که می‌دانید اصول شریعت در مقایسه با اصول عقیده، مسایلی فرعی به شمار می‌آیند؛ گفتنی‌ست: شروط لازم برای اثبات اصول شریعت، بر این اصل عقیدتیِ مورد ادعای شیعه، یعنی بر امامتی که ادعا می‌کنند، منطبق نمی‌گردد؛ بلکه حتی اصول مربوط به فروع شریعت نیز بر «اصل امامت» انطباق نمی‌یابد! این، در حالی‌ست که پاره‌ای از آیات قرآن درباره‌ی امور فرعیِ دین همانند: احکام حیض، جماع (هم‌خوابگی)، و نکاح و طلاق، و داد و ستد، یا قطعی‌الدلاله و صریح و روشن است و یا به صورتی آمده که برای مسلمان، افاده‌ی ظن راجح می‌کند که برای عمل به چنین فروعی، کافی‌ست!

پس چه‌گونه می‌توان چنین اصلِ عقیدتیِ مهمی را که انکارش کفر است، بر اساس نصوصی بنا نهاد که دلالت شان در بهترین حالتِ ممکن، ظن مرجوح می‌باشد که هیچ وجه قابل قبولی ندارد؟!

عمل به ظن مرجوح در فروع فقهی روا نیست؛ پس آیا در اصول اعتقادی، جایی برای ظن مرجوح وجود دارد؟!

**اما اگر خواسته باشیم مواصفات و شرط هایی برای اصول اعتقاد با توجه به بررسی قرآن در نظر بگیریم به این نتیجه می رسیم که: نص قرآنی باید قطعی و متکرر و فراوان باشد و آن موضوع را به دو حالت بررسی نماید: خبر دادن به طور قطعی و سپس ثابت کردن آن به صورت عقلی. بنابراین با جزم راسخ می توان گفت: بهترین تعبیر درباره‌ی اصل امامت این است که امری خرافی‌ست.**

... لذا دلایل متکرر و فراوان قرآن درباره‌ی این اصل کجاست؟

اخبار قطعی و روشن قرآن در این‌باره کجاست؟

ادله‌ی اثبات این ادعا کجاست؟

اگر نصی در این‌باره وجود دارد، کجا به اثبات رسیده است؟

یا اگر به اثبات رسیده، خبر یا گزارش قرآنی که آن را اثبات کند، کجاست؟

# عقل و اصول عقیده

## نکته‌ای مهم درباره‌ی حقیقت عقل

اگر عقل یا آنچه که به نام دلایل عقلانی بدان استدلال می‌کنند، دلیل مستقلی به شمار می‌آمد، درباره‌ی هر مسأله‌ای که به آن عرضه می‌شد، یک پاسخ روشن و واحد داشت که هیچ خطایی به آن راه نمی‌یافت؛ در اختلافات عقیدتی، تنها چنین پاسخی‌ست که می‌تواند مرجع باشد؛ همانند قرآن که چنین پاسخ‌هایی دارد، زیرا کتاب مستقل و معروفی‌ست که کم و زیاد به آیاتِ آن راه نمی‌یابد و مسلمانان بر صحت و قطعی‌الثبوت بودن آن اتفاق نظر دارند و به سادگی می‌توانیم به آن مراجعه کنیم و در تمام اصول دین و مسایل مهم دینی، پاسخ قطعی و روشنی از آن دریافت نماییم؛ اما عقل، این‌گونه نیست.

پس حقیقت عقل، همان جنبه‌ی کاربردیِ آن در زمینه‌ی خردورزی و اندیشیدن است؛ یعنی آنچه که هر خردمندی می‌اندیشد و با عقل خود تصدیق می‌کند. لذا از آنجا که هر انسانی توانایی‌ِ اندیشیدن دارد و اندیشه‌اش مستقل از اندیشه‌ی دیگران است و می‌تواند به چیزی غیر از دیدگاه دیگران بیندیشد، تنوع فکری و کثرت آرا و دیدگاه‌ها به وجود می‌آید، به جز در بدیهیاتی که مورد اتفاق همه‌ی اندیشه‌های بشری یا جزو امور مسلَّم علمی‌ست؛ از قبیل: ریاضیات یا آنچه که با تجربه و مشاهده به ثبوت رسیده است.

بنابراین، هر عبارتی که عقل را در زمینه‌ی استدلال، مستقل بداند، نوعی مغلطه‌کاری و بازی با الفاظ است؛ مثلاً می‌گویند: «عقل چنین حکم می‌کند» یا «این، اقتضای عقل است...». زیرا عقلی که در اینجا بدون هیچ قیدی ذکر شده، عقل واحدی نیست که مورد قبول همه‌ی عقلا و خردمندان باشد؛ بلکه عقلی‌ست که نماینده‌ی تفکر گوینده یا جریان خاصی‌ست؛ نه چیزی بیش‌تر. و چه‌بسا سایر خردمندان در موضوعی که گوینده، آن را

عقلانی و اقتضای عقل می‌داند، با او اختلاف نظر دارند و آن‌ها نیز به حکم عقل و خرد خویش، دیدگاه دیگری را برگزیده‌اند!

**اختلاف اندیشه در میان عقلا و خردمندان**

بدین‌سان در پهنه‌ی مسایل عقلی، اندیشه‌های گوناگون و مختلفی وجود دارد؛ این یکی، با عقل خود چیزی را ثابت می‌کند و آن را ضرورتی عقلانی می‌داند؛ اما دیگری، همان موضوع را غیر ممکن می‌پندارد! در صورتی که یک چیز نمی‌تواند هم ضرورتی عقلانی باشد و هم غیر ممکن. پس در این میان که هرکه به عقل خود استدلال می‌کند و به اصطلاح، دلیل عقلی می‌آورد، چه کنیم؟

فلاسفه و متکلمان، به همین شکل دچار اختلاف شده‌اند؛ بلکه روی آوردن به استدلال عقلی، خاستگاه انحراف ادیان بوده است؛ سرآغاز انحراف یهود و نصارا این بود که به خاطر پیروی از اقوال و دیدگاه‌های علمای خویش نصوص وحی را ترک گفتند و سخنان و پندارهای دروغینی سرِ هم کردند و با دست‌آویز قرار دادن روایت‌های ساختگی که فاصله‌ی فراوانی از وحی الاهی داشت، به تأیید پندارهای دروغین خود پرداختند!

دقت بفرمایید که یکی از کشیش‌ها برای تأیید «اعتقاد تثلیث»، یعنی اعتقاد به عناصر سه‌گانه‌ی الوهیت از نظر نصارا، استدلالی عقلی دارد که می‌گوید:

ماده سه حالت دارد: جامد، مایع و گاز؛ گازهای اصلیِ هوا عبارتند از: اکسیژن، نیتروژن و هیدروژن؛ آب سه حالت دارد: مایع، گاز (بخار آب) و جامد (یخ)؛ زمان سه حالت دارد: گذشته، حال، و آینده؛ انسان، ترکیبی از سه چیز است: روح، جسم و عقل؛ و خانواده از سه عنصرِ پدر، مادر و فرزندان تشکیل می‌شود. در رابطه با خداوند نیز همین گونه است که عبارتست از: پدر، پسر و روح‌القدس!!

کشیش نصرانی، این دلایل عقلی را در مناظره با یکی از علمای مسلمان، در برابر جمع انبوهی از مردم ذکر نمود؛ این نشان می‌دهد که کشیش یادشده، به این دلایل

بی‌ربط، قانع شده و گویا از نظر عقلی، به این قناعت رسیده که خداوند عبارتست از پدر و پسر و روح‌القدس!![1]

فلاسفه و متکلمان همواره کوشیده‌اند تا عقیده را تابع دیدگاه‌ها و اندیشه‌های خویش سازند؛ لذا هرکه کوچک‌ترین اطلاعی از کتاب‌های فلاسفه و متکلمان داشته باشد، سخنم را به سادگی درمی‌یابد و از اختلافات شدیدی که در استدلال‌های ایشان وجود دارد، شگفت‌زده می‌شود؛ آن‌هم همان استدلال‌هایی که فلاسفه و متکلمان، آن‌ها را عقلیات می‌نامند! هر دلیلی که فلاسفه می‌آورند، با دلایلی مثلِ خودش، نقض می‌شود. خودِ فلاسفه برای هم‌سان‌سازی استدلال‌های منطقی و کلامیِ خویش تلاش‌های بسیار کرده‌اند که همگی نافرجام بوده است؛ لذا پایه‌های منطقی و استدلال‌های عقلانیِ ایشان، قطعی و به گونه‌ای نیست که به یقین بینجامد؛ زیرا امکان ردّ هر یک از این استدلال‌ها با سایر استدلال‌های منطقی و کلامی وجود دارد. شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه/، ابن واصل حموی را یکی از بزرگ‌ترین متکلمان می‌داند؛ ابن واصل گوید: «خود را بر پشت می‌اندازم و روانداز را تا نصفِ صورتم، روی خود می‌کشم و سپس دیدگاه‌ها و دلایل اختلافیِ متکلمان و فلاسفه و همین‌طور اعتراض‌های هر طرف را بررسی می‌کنم و بی‌آنکه به نتیجه‌ی قابل قبولی برسم، صبح می‌شود».

حتی یکی از همین متکلمان، استدلال‌های ضد و نقیض فلاسفه و متکلمان را به سان شیشه، شکننده دانسته است.

### بی‌اعتباریِ استقلال عقل در اصول عقیده

با وجود این‌همه اختلاف در استدلال‌های عقلی- که وضعیت فلاسفه و متکلمان، گواه روشنی بر آنست- امکان ندارد که الله متعال و گسترده‌مهر، با آن‌همه رحمتی که به

---

1- نام این کشیش، شروش بود که در مناظره با یکی از علمای مسلمان به نام احمد دیدات، برای اثبات عقیده‌ی تثلیث، چنین استدلالی بیان نمود؛ این مناظره ضبط شده است.

بندگانش دارد، دین شان را صرفاً به عقل‌هایشان واگذارد؛ بلکه دینِ الله متعال، بزرگ‌تر از آنست که بازیچه‌ی دیدگاه‌هایی قرار گیرد که به ناحق آن‌ها را عقلی می‌دانند.

از آنجا که الله متعال به کامل‌ترین شکل بر بندگانش اتمام حجت نموده است، پس این حجت باید چیزی غیر از حجت‌های عقلی باشد که در آن‌ها این‌همه اختلاف وجود دارد. پرسشی که مطرح می‌شود، این است که این حجت چیست یا کجاست؟

## قرآن، همان حجت است

الله متعال می‌فرماید:

﴿ رُسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ١٦٥ لَّٰكِنِ ٱللَّهُ يَشۡهَدُ بِمَآ أَنزَلَ إِلَيۡكَۖ أَنزَلَهُۥ بِعِلۡمِهِۦۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَشۡهَدُونَۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا ١٦٦ ﴾ [النساء: 165-166]

«فرستادگانی مژده‌رسان و بیم‌دهنده (برانگیختیم) تا مردم پس از ارسال پیامبران، **حجت** و بهانه‌ای در برابر الله نداشته باشند. و الله، غالبِ باحکمت است؛ اما الله در مورد آنچه نازل نموده، **گواهی می‌دهد** که آن را به علم و دانش خود فروفرستاده است؛ و فرشتگان نیز گواهی می‌دهند. و همین بس که الله **گواه** است».

با وجود حجتِ الله و پس از آنکه الله‎ﻷ اتمام حجت نمود، هیچ کس هیچ حجت و بهانه‌ای ندارد؛ گواهیِ الله، کافی‌ست و قبل و بعد از آن، هیچ شهادتی اعتبار ندارد.

اگر حجت و شهادت الله در اصول دین و عقیده کافی نباشد، پس حجت و گواهیِ الله در کجا و در چه زمینه‌ای خواهد بود؟!

الله متعال می‌فرماید:

﴿ أَوَلَمۡ يَكۡفِهِمۡ أَنَّآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحۡمَةٗ وَذِكۡرَىٰ لِقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٥١ قُلۡ كَفَىٰ بِٱللَّهِ بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡ شَهِيدٗاۖ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ

وَٱلۡأَرۡضِۗ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡبَٰطِلِ وَكَفَرُواْ بِٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ﴿٥٢﴾ ﴾

[العنکبوت:به-٠^ب]

«آیا برای آنان کافی نیست که ما، این کتاب را که پیوسته بر آن‌ها تلاوت می‌شود، بر تو نازل کرده‌ایم؟ بی‌گمان در این کتاب رحمت و پندی برای مومنان وجود دارد. بگو: همین بس که الله، میان من و شما گواه است؛ آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است، می‌داند. و کسانی که به باطل (= غیر الله) ایمان آوردند و به الله کفر ورزیدند، زیان‌کارند».

پیامبرمانﷺ بزرگ‌ترین فرستاده‌ی الاهی‌ست و حجتی که اللهﻷ به او بخشیده و با آن بر صداقتش گواهی داده، بزرگ‌ترین حجت‌هاست: ﴿ فَأَيۡنَ تَذۡهَبُونَ ﴾؟ «پس- با روی‌گردانی از قرآن- به کجا می‌روید؟» ﴿ أَمۡ لَكُمۡ كِتَٰبٞ فِيهِ تَدۡرُسُونَ ﴿٣٧﴾ إِنَّ لَكُمۡ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ﴿٣٨﴾ ﴾؟ «آیا کتابی (از نزد پروردگار) دارید که در آن (چنین) می‌خوانید که در جهان آخرت هر چه بخواهید، انتخاب می‌کنید؟»

﴿ سَلۡهُمۡ أَيُّهُم بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ ﴾: «از آنان بپرس: کدامینشان ضامن این ادعاست؟»

پس هیچ چاره‌ای جز این نیست که اصول عقیده، ابتدا باید با نصوص قرآنیِ قطعی‌الدلاله و واضح که یگانه مرجع مستقل در این‌باره است، ثابت شود؛ همان‌گونه که اللهﻷ می‌فرماید:

﴿ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ ﴾ [آل‌عمران: لك]

«او، ذاتی‌ست که قرآن را بر تو نازل کرد؛ بخشی از آن، آیات روشن و مشخصی هستند که اصل و اساس این کتاب‌اند».

﴿ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ ﴾؛ یعنی: بخشی از قرآن، آیات قطعی‌الدلاله و روشنی هستند که احتمال به آن‌ها راه ندارد. در صفحاتی که گذشت، دیدیم که آیات مربوط به اصول

عقیده، همین‌گونه‌اند؛ یعنی آیات قطعی‌الدلاله و محکمی که به روشنی اصول عقیده را بیان می‌دارند؛ همین ویژگیِ این آیات است که آن‌ها را اصل و اساس این کتاب قرار می‌دهد تا مرجع اخذ عقیده باشند.

از آنجا که دین، مجموعه‌ای از اوامر نازل‌شده از سوی الله متعال می‌باشد، پس شکی نیست که بزرگ‌ترین امری که از سوی الله متعال نازل شده، و بزرگ‌ترین محور دین و پایه و اساس آن، اصول عقیده است؛ لذا به هیچ عنوان امکان ندارد که این اصول، نخستین هدفِ نزول قرآن نباشد؛ بلکه نخستین و روشن‌ترین امری‌ست که از سوی الله متعال نازل شده است. اگر قرآن شامل مهم‌ترین امور دینی نباشد، پس شامل چه چیزی‌ست؟ و چه چیزی در خود دارد؟ الله متعال می‌فرماید:

﴿ وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ ٨٩ ﴾ [النحل: ٨٩]

«و کتاب را بر تو نازل کردیم که **بیان‌گر همه چیز**، و هدایت و رحمت و بشارتی برای مسلمانان است».

پس آیا قرآن، بیان‌گر فروع است و بیان‌گر اصول نیست؟ یا فقط برخی از اصول را بیان نموده است؟ اما الله متعال می‌فرماید:

﴿ مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖ ﴾ [الأنعام: ٣٨]

«ما در کتاب از هیچ چیز فروگذار نکرده‌ایم».

امکان ندارد که عاقلی بگوید: خداوند ﷻ در قرآن کریم فروع دین را بیان نموده است، نه اصول آن را؛ یا بگوید: فقط برخی از اصول دین را بیان نموده است! وانگهی قرآن در بیان کدام‌یک از اصول دین کوتاهی کرده است که ناگزیر شویم به سراغ چیزی غیر از قرآن برویم؟! از این رو عقلاً درست نیست که عقل، برای پایه‌گذاریِ اصلی دینی که در قرآن به روشنی نیامده است، به میان آید؛ و قرآن، دلیل روشنی بر این ادعاست.

### وظیفه و جایگاه عقل

پس وظیفه‌ی عقل، این نیست که به دور از آموزه‌های روشنِ وحی، در جست‌وجوی اصول دین باشد یا بخواهد اصلی دینی بیابد که در نصوص وحی به آن تصریح نشده است؛ بلکه وظیفه‌ی عقل منحصراً اندیشیدن در آموزه‌ها و داده‌های وحی و نیز باور به آن است؛ هم‌چنین وظیفه دارد به وحی و عقاید برآمده از آن- که برای عقل‌ها و اندیشه‌های سالم قابل قبول است،- یقین نماید و عدم تناقض در آن را دریابد و دلایل عقلی و نقلی‌اش را بیاموزد و ارائه دهد.

عقل هم‌چنین به استنباط احکامِ فرعی از میان ادله‌ی ظنی می‌پردازد؛ فرقی نمی‌کند که این ادله، نصوص شرعی باشند یا اینکه در مسأله‌ای که نص شرعی وجود ندارد، از روش‌های استنباطیِ دیگری استفاده کند. در حوزه‌ی تفکر دینی، کاربرد و وظیفه‌ی دیگرِ عقل، قرار دادن هر یک از احکام استنباطی در جایگاه مربوط به آن و نیز تطبیق علمیِ آن می‌باشد که این امر، در عرصه‌ی اجتهاد به انجام می‌رسد.

### دلایل صرف عقلانی قرآن

دلایلی که قرآن برای بیان صحت رهنمودهایش ذکر می‌کند، دلایلی عقلی‌ست که عقل سلیم را بر آن می‌دارد تا درستیِ داده‌های قرآن را بپذیرد و بدان اذعان کند؛ ملاحظه کنید که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿ إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠ ﴾

[آل‌عمران: ١٩٠]

«همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان وجود دارد».

و می‌فرماید:

﴿ أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ٣٥ ﴾ [الطور: ٣٥]

«آیا بدون آفریدگار، آفریده شده‌اند یا خودشان آفریننده‌اند؟»

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿ مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۢ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ ﴾ [المؤمنون: ٩١]

«الله، هیچ فرزندی برنگرفته است و هیچ معبودی با او نیست. (اگر جز این بود) هر معبودی آفریده‌هایش را (به سوی خود) می‌برد و بر یکدیگر برتری می‌جستند».

و نیز دلایلی که الله‌ﷻ درباره‌ی نبوت محمدﷺ ذکر می‌نماید، دلایلی عقلی‌ست؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿ وَلَوۡ تَقَوَّلَ عَلَيۡنَا بَعۡضَ ٱلۡأَقَاوِيلِ ٤٤ لَأَخَذۡنَا مِنۡهُ بِٱلۡيَمِينِ ٤٥ ثُمَّ لَقَطَعۡنَا مِنۡهُ ٱلۡوَتِينَ ٤٦ ﴾ [الحاقة: ٤٤-٤٦]

«اگر پیامبر سخنان دروغینی بر ما می‌بست، او را با دست راست و به شدت می‌گرفتیم؛ سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم».

و می‌فرماید:

﴿ وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّن مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٢٣ ﴾ [البقرة: ٢٣]

«و اگر در مورد آیاتی که بر بنده‌ی خویش نازل کرده‌ایم، شک و تردید دارید، پس اگر راست می‌گویید، یک سوره همانند قرآن بیاورید».

**بی‌فایده بودن حجت‌های قرآنی برای افراد کج‌اندیش و بی‌تقوا**

مردم دو دسته‌اند: گروهی حق‌جو که در پیِ یافتن حق و حقیقت‌اند؛ چنین افرادی از شنیدن حجت‌های الاهی فایده می‌برند؛ همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿ الٓمٓ ۝١ ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ۝٢ ﴾ [البقرة: کـک]

«الف، لام، میم. در این کتاب که راه‌نما و هدایت‌گر پرهیزکاران است، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد».

پس پرهیزگاران، تنها کسانی هستند که به وسیله‌ی این قرآن هدایت می‌یابند؛ یعنی همان‌ها که الله ﷻ قرآن را وسیله‌ی هدایت شان قرار داده است؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿ وَيَهۡدِي بِهِۦ كَثِيرٗا ﴾ [البقرة: ککک]

«و بدین وسیله بسیاری را هدایت می‌کند».

... که منظور، پرهیزگاران هستند.

دسته‌ی دیگر، افرادی هستند که هدفشان، تأیید دیدگاه یا مذهب یا استاد یا گروه یا قبیله‌ی آن‌هاست؛ چنین کسانی، قرآن را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف و خواسته‌های شخصی و نفسانی خویش قرار می‌دهند و امکان ندارد که از رهنمودها و آیه‌های قرآن، فایده ببرند؛ همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿ وَمَا تُغۡنِي ٱلۡأٓيَٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ ۝١٠١ ﴾ [یونس: ککک]

«و نشانه‌ها و هشدارها به کسانی که ایمان نمی‌آورند، فایده‌ای نمی‌رساند».

این‌ها، همان کسانی هستند که در آیه‌ی ذیل به آن‌ها اشاره شده است:

﴿ يُضِلُّ بِهِۦ كَثِيرٗا ﴾ [البقرة: ککک]

«بدین وسیله بسیاری را گمراه می‌کند».

**پیروی از آیات متشابه یا دنباله‌روی از شبهات، ویژگیِ نمایانِ کج‌اندیشان بی‌تقوا و گمراه**

برای اینکه این گمراه‌کنندگان را بشناسید تا از آنان برحذر باشید، فقط کافی‌ست به شبهاتی که می‌آورند، بنگرید؛ یعنی به همان احتمالاتی که در دایره‌ی آیات قطعی و واضح قرآن نمی‌گنجد و چیزی جز پندار و گمانِ بی‌اساس نیست؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَمَا تَهۡوَى ٱلۡأَنفُسُ ﴾ [النجم:ﮐﮑ]

«آنان تنها از گمان و پندار و خواسته‌ی نفس پیروی می‌کنند».

و نیز می‌فرماید:

﴿ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦ ﴾ [آل‌عمران: لک]

«او، ذاتی‌ست که قرآن را بر تو نازل کرد؛ بخشی از آن، آیات روشن و مشخصی هستند که اصل و اساس این کتاب‌اند و بخشِ دیگر، آیات متشابه‌اند. کسانی که در دل‌هایشان انحراف (و میل به باطل) وجود دارد، برای فتنه‌انگیزی و تأویل (نادرست) آیات، در پی آیاتِ متشابه بر می‌آیند».

قرآن، خود بیان می‌دارد که آنان‌که در دل‌هایشان انحراف و میل به باطل وجود دارد، از شبهات پیروی می‌کنند؛ اما چرا؟ پاسخ قرآن، این است که قصدشان، فتنه‌انگیزی و تأویل آیات بر طبق امیال و خواسته‌های نفسانیِ آن‌هاست؛ بنابراین به جای رجوع به دلایل واضح و روشن، به سراغ کلمه‌ای در اینجا و آنجا می‌روند و با سوء استفاده از گستردگی زبان عربی که شاملِ «حقیقت» و «مجاز» می‌باشد و حاوی الفاظ مشترکی با معانی و مفاهیم گوناگون است، می‌کوشند تا بدون در نظر گرفتن قراین و شواهد هر متن، مفهوم یا برداشتِ مورد نظرِ خود را که هیچ وجهی از صحت ندارد، موجه و درست نشان دهند!

در قرآن کریم، نکاتی کلی و مُجمَل آمده که شرح آن در آیه یا آیاتی دیگر، بیان شده است؛ همین‌طور نکته‌ای به صورت مطلق ذکر شده که در جایی دیگر، مقیَّد آمده است و همین‌طور، موضوعی در یکجا به صورت عام ذکر گردیده و در جایی دیگر تخصیص یافته است. کج‌اندیشان بی‌تقوا و گمراه، نکات مُجمَل را جدا و بریده از تفصیل آن می‌آورند و همین‌طور عام را بدون خاصِّ آن ذکر می‌کنند!

### روش همه‌ی گمراهان

هیچ فرقه‌ی گمراه یا دین باطلی وجود ندارد، مگر اینکه برای استدلال به قرآن و هر چیز دیگری، همین شیوه را در پیش می‌گیرد و در پیِ شبهات برمی‌آید؛ این، یک واقعیت عینی‌ست. قدری‌ها یا منکران تقدیر، به این آیه استدلال می‌کنند که الله متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّا هَدَيۡنَـٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴾ [الإنسان:٣]

«ما، راه را به او (=انسان) نشان دادیم؛ خواه سپاس‌گزار باشد و خواه ناسپاس».

از آن‌سو، جبری‌ها- که قایل به مجبور بودن انسان در همه‌ی افعالش هستند- بدین آیه استدلال می‌کنند که الله‌ﻷ می‌فرماید:

﴿ وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ ﴾ [الإنسان:٣٠]

«و شما (راهی به سوی او) نمی‌خواهید مگر آنکه الله بخواهد».

[عقیده‌ی قدری‌ها و جبری‌ها، در تضاد کامل با یکدیگر قرار دارد؛ اما همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، هم آیه‌ی مورد استدلال قدری‌ها در سوره‌ی انسان است و هم آیه‌ی مورد استدلال جبری‌ها!]

خوارج به این آیه استدلال می‌کنند که الله متعال می‌فرماید:

﴿ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ ﴾ [یوسف: ٤٠]

«فرمانروایی تنها از آن الله است».

مُعَطِّله برای اثبات پندارشان به این آیه استدلال می‌کنند که الله‌ﷻ می‌فرماید:

﴿ لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ ﴾ [الشوری: کک]

«هیچ چیزی همانند او نیست».

و مُشَبِّهه به این آیه استدلال می‌کنند که:

﴿ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡ ﴾ [الفتح: کک]

«دست الله بالای دستان‌شان است».

بلکه یهود و نصارا نیز در رابطه با باورهای خود به آیاتی از قرآن استدلال می‌کنند!

### نمونه‌هایی از استدلال نصارا به آیات قرآن

این نمونه‌ها را از آن جهت ذکر می‌کنم که خواننده‌ی گرامی بدین نکته پی خواهد برد که استدلال نصارا- و همین‌طور استدلال یهود- به آیات قرآن، از استدلال شیعه به برخی از آیات در رابطه با اصل امامت، به مراتب قوی‌تر است! لذا آیا سزاوار است که دینمان را به خاطر شبهاتی ترک گوییم که در ضمنِ آن، مسلمان و کافر یکسان هستند؟!

این‌ها، بخشی از آیات قرآنی‌ست که کلیسای قبطی‌ها در مصر در نامه‌ای سرگشاده به علامه شعراوی/ یادآور شده و به آن‌ها استدلال کرده است؛ نویسنده‌ی نامه، برای رفع اتهام کفر و شرک از مسیحیان، به این آیه استدلال نموده که الله‌ﷻ می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلصَّٰبِـِٔينَ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَلَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢ ﴾ [البقرة: ککک]

«همانا پاداش کسانی که ایمان آورده و همچنین پاداش آن دسته از یهودیان، مسیحیان و صائبی‌هایی که به الله و روز رستاخیز ایمان بیاورند و عمل نیک انجام دهند، نزد

پروردگارشان محفوظ است و هیچ ترس و هراسی، بر آنان نخواهد بود و دچار غم و اندوه نخواهند شد».

نویسنده‌ی نامه با ذکر این آیه می‌گوید: «جناب استاد شعراوی! می‌بینید که این آیه، نصارا را جزو کسانی بر شمرده است که به الله ایمان دارند و کافر نیستند».

﴿ إِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَىٰٓ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَجَاعِلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوكَ فَوۡقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ ثُمَّ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ فَأَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ فِيمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ۝٥٥ ﴾ [آل‌عمران: ۵۵]

«هنگامی که الله به عیسی فرمود: من تو را (بی‌آنکه بمیری از روی زمین و از میان مردم) برمی‌دارم و تو را به سوی خودم بالا می‌آورم و تو را (از بودن در میان کافران) پاک می‌گردانم و روز رستاخیز پیروانت را بر کافران برتری می‌بخشم؛ برگشت همه‌ی شما به سوی من است و در میانتان درباره‌ی اختلافاتی که داشتید، داوری می‌کنم».

وی می‌پرسد: «آیا به موجب این آیه، مسیحیان کافرند یا بر کافران برتری دارند؟»

﴿ ۞لَيۡسُواْ سَوَآءٗۗ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ أُمَّةٞ قَآئِمَةٞ يَتۡلُونَ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ وَهُمۡ يَسۡجُدُونَ ۝١١٣ يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ۝١١٤ ﴾ [آل‌عمران: ۱۱۳-۱۱۴]

«همه یکسان نیستند؛ برخی از اهل کتاب راست‌کردارند؛ آیات الاهی را در پاره‌ای از شب تلاوت می‌کنند و (پاسی از شب را) در سجده می‌گذرانند؛ به الله و روز رستاخیز ایمان می‌آورند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و به سوی کارهای نیک می‌شتابند. این‌ها، از زمره‌ی بندگان شایسته‌اند».

وی می‌افزاید: «پس مسیحیان، از زمره‌ی بندگان شایسته‌اند و جزو کافران نیستند».

﴿ فَإِن كُنتَ فِي شَكّٖ مِّمَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ فَسۡـَٔلِ ٱلَّذِينَ يَقۡرَءُونَ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكَ ﴾ [یونس: ۹۴]

«پس اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم، شک و تردید داری، از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی را خوانده‌اند، پرس و جو کن».

آن‌گاه نویسنده‌ی نصرانی می‌گوید: «از این آیه چنین برمی‌آید که اگر مسلمان در آنچه که بر او وحی شده است، شک و تردید داشته باشد، باید از اهل انجیل سوال کند تا او را به سوی حقیقت رهنمون شوند؛ بنابراین مسیحیان، مرجع‌اند. ای دوست من! تو خود می‌دانی که اگر مرجعی سالم نباشد، هرکه بخواهد به او مراجعه کند، تباه می‌شود».

﴿ فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ۝٧ ﴾ [الأنبیاء: ۷]

«اگر نمی‌دانید، از اهل علم بپرسید».

این نصرانی می‌پرسد: «اهل علم کیستند؟ آری؛ نصارا همان اهل علم‌اند؛ بنابراین مسیحیان مرجع‌اند».

### کدام گروه حجتش قوی تر است؟ مسیحیان یا امامیه

بنده با توجه به استدلال این نصرانی به دو آیه‌ی اخیر می‌گویم:

آیا استدلال این نصرانی به اینکه منظور از ﴿ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ ﴾ همان مسیحیان هستند، قوی‌تر از استدلال امامیه نیست که می‌گویند: مراد از ﴿ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ ﴾ امامان معصوم‌اند؟ زیرا اینکه الله‌ﷻ می‌فرماید: ﴿ فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ ﴾: «از اهل علم بپرسید»، هم‌سان این آیه است که می‌فرماید: ﴿ فَسۡـَٔلِ ٱلَّذِينَ يَقۡرَءُونَ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكَ ﴾: «از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی را خوانده‌اند، پرس و جو کن».

و همین‌طور اینکه می‌فرماید: ﴿ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ﴾: «اگر نمی‌دانید»، برابر با این آیه است که می‌فرماید: ﴿ فَإِن كُنتَ فِي شَكّٖ مِّمَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ﴾: «پس اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم، شک و تردید داری...».

حتی این نصرانی می‌توانست بگوید: «وقتی به امر صریح کتاب خودتان، پیامبرتان دستور یافته است که به ما مراجعه کند، شما که دیگر جای خود را دارید»! لذا قرینه‌ای هرچند ظنی برای این نصرانی وجود دارد؛ اما هیچ قرینه‌ای برای ادعا یا استدلال امامیه به این آیه [و دیگر آیات مورد استدلال شان درباره‌ی امامت] وجود ندارد.

البته کیفیت استدلال شان، یکی‌ست:

هر دو گروه، به رغم تفاوتی که با یکدیگر از لحاظ قوت و ضعف استدلال دارند، یک روش استدلالی در پیش گرفته‌اند؛ زیرا هم نصارا و هم امامیه، این آیات را به صورتی بریده و جدا از اصلِ آن، ذکر و سپس بدان استدلال می‌کنند!

هر آیه‌ای که آن را به اصل واضحش با همان مفهوم و دلالت روشن و قطعی‌اش برنگردانیم، آیه‌ای متشابه به شمار می‌آید و کسی که به چنین آیه‌ای استدلال کند، در حقیقت از شبهات دنباله‌روی نموده است.

عموما واژه‌ی «ذکر» در قرآن کریم، به معنای خودِ قرآن می‌باشد؛ همان‌گونه که در آیات ذیل آمده است:

﴿ إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩ ﴾ [الحجر: ٩]

«بی‌گمان ما، **قرآن** را نازل کرده‌ایم و به طور قطع خود نگهبان آن هستیم».

﴿ وَإِنَّهُۥ لَذِكۡرٞ لَّكَ وَلِقَوۡمِكَۖ وَسَوۡفَ تُسۡـَٔلُونَ ٤٤ ﴾ [الزخرف: ٤٤]

«و به راستی قرآن، یادبود و افتخاری برای تو و قوم توست».

﴿ ذَٰلِكَ نَتۡلُوهُ عَلَيۡكَ مِنَ ٱلۡأٓيَٰتِ وَٱلذِّكۡرِ ٱلۡحَكِيمِ ٥٨ ﴾ [آل‌عمران: ٥٨]

«این‌ها که بر تو وحی کردیم، جزو آیات و قرآنِ حکیم است».

﴿ وَقَالُواْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِى نُزِّلَ عَلَيۡهِ ٱلذِّكۡرُ إِنَّكَ لَمَجۡنُونٞ ٦ ﴾ [الحجر: ـكـ]

«و (کافران) گفتند: ای کسی که قرآن بر او نازل شده است، تو حتماً دیوانه‌ای!»

﴿ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ ﴾ [النحل: ككا]

«و (ما این) قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم روشن سازی، آنچه را که به سوی آن‌ها نازل شده است».

﴿ وَهَٰذَا ذِكۡرٞ مُّبَارَكٌ أَنزَلۡنَٰهُۚ أَفَأَنتُمۡ لَهُۥ مُنكِرُونَ ٥٠ ﴾ [الأنبياء: ككا]

«و این، کتاب خجسته و پربرکتی‌ست که آن را نازل کرده‌ایم. پس آیا شما منکِرش هستید؟»

﴿ إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ وَقُرۡءَانٞ مُّبِينٞ ٦٩ ﴾ [یس: لـكـ]

«این کتاب، تنها پندی (برای افراد پندپذیر) و قرآنی روشن‌گر است».

﴿ صٓۚ وَٱلۡقُرۡءَانِ ذِى ٱلذِّكۡرِ ١ ﴾ [ص: کـ-ـکـ]

«صاد، سوگند به قرآن پندآموز (که ذکر اصول و فروع دین در آن است)».

بنابراین، درمی‌یابیم که مفهوم «ذکر» در آیه‌ی 7 سوره‌ی انبیاء، همان قرآن کریم است؛ لذا منظور از ﴿ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ ﴾ در این آیه، اهل قرآن هستند که علمای ربانی‌اند. گفتنی‌ست که مراجعه به اهل کتاب نیز یکی از مفاهیم این آیه است؛ اما نه به طور مطلق، بلکه در یک مورد خاص؛ و آن، اینکه پیامبران همه مرد بوده‌اند. [یعنی از اهل کتاب بپرسید که مگر پیامبران پیشین، مرد نبوده‌اند؟] لذا در این آیه هیچ حجتی به نفع یهود و نصارا وجود ندارد و استدلال شان به این آیه، از آن جهت که امر خاصّ این آیه را تعمیم می‌دهند، چیزی جز شبهه‌افکنی یا دنباله‌روی از شبهات نیست؛ چنین روی‌کردی همانند تخصیص عام، و مقید کردن مطلق، و مطلق ساختن مقیّد می‌باشد که در نوع خود، دنباله‌روی از

شبهات است. اگر آن نصرانی، این آیه را جدا و به صورتی بریده از اصل یا مرجع آن ذکر نمی‌کرد، نمی‌توانست به طور مطلق، ادعا کند که مسیحیان مرجع مسلمانان هستند.

این، همان روی‌کرد کسانی‌ست که به استناد آیه‌ی ذیل که در حقیقت، بخشی از یک آیه است و نه همه‌ی آن، قایل به «امامت» و «عصمت ائمه» هستند:

﴿ ... إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ ﴾ [الأحزاب: ٣٣]

امامیه، تنها این قسمت از آیه را که بخشِ پایانیِ آیه‌ی 33 سوره‌ی احزاب است، ذکر می‌کنند و آن را از ابتدای آن، جدا نموده و «آیه‌ی تطهیر» نامیده‌اند؛ بدین‌سان ارتباط پایان آیه با ابتدای آن از نظر خواننده مخفی می‌ماند؛ در صورتی که این آیه، خطاب به همسران پیامبرﷺ است؛ اینک تمام آیه را مرور می‌کنیم:

﴿ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ ﴾ [الأحزاب: ٣٣]

«و در خانه‌هایتان بمانید و به شیوه‌ی دوران جاهلیت پیشین، اظهار زینت نکنید و نماز را برپا دارید و زکات دهید و از الله و پیامبرش اطاعت نمایید. ای خانواده‌ی پیامبر! به راستی الله می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنانکه باید پاکیزه سازد».

امامیه این آیه را از آیه‌ی بعدی نیز جدا کرده‌اند؛ در صورتی که آیه‌ی بعدی تأکید می‌کند که خطاب این آیات، متوجه مادران مومنان است و نه کسی دیگر:

﴿ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ٣٤ ﴾ [الأحزاب: ٣٤]

«و یاد کنید آنچه را که از آیات الله و حکمت، در خانه‌هایتان خوانده می‌شود. بی‌گمان الله، آگاه و دارای لطف بی‌کران است».

آن‌ها هم‌چنین آیه را از سیاق کلی‌اش که خطاب به مادران مومنان@ می‌باشد، جدا کرده‌اند؛ چرا که ابتدای این آیات، بدین‌گونه است که الله‌ﻷ می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ﴾ [الأحزاب: كک]

«**ای پیامبر! به همسرانت بگو:** اگر زندگانی دنیا و تجمل و زیورش را می‌خواهید، بیایید تا شما را (از متاع دنیا) بهره‌مند سازم و به طرز نیکویی رهایتان کنم».

و در ادامه خطاب به آنان می‌افزاید:

﴿ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا عَظِيمٗا ﴾ [الأحزاب: لک]

«و اگر الله و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، پس بی‌گمان الله برای نیکوکارانتان پاداش بزرگی فراهم کرده است».

و باز در ادامه همسران پیامبرﷺ را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ﴾ [الأحزاب: ککا]

«**ای زنان پیامبر!** هر کدامتان که مرتکب کار ناشایست آشکاری شود، کیفرش دو برابر خواهد بود؛ و این، برای الله آسان است».

و در آیه‌ی بعد نیز به همسران پیامبرﷺ نوید می‌دهد که:

﴿ ۞ وَمَن يَقۡنُتۡ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا نُّؤۡتِهَآ أَجۡرَهَا مَرَّتَيۡنِ وَأَعۡتَدۡنَا لَهَا رِزۡقٗا كَرِيمٗا ٣١ ﴾ [الأحزاب: ککا]

«و هرکس از شما، از الله و فرستاده‌اش فرمان ببرد و کار شایسته انجام دهد، پاداش وی را دو بار به او می‌دهیم و برایش روزی نیکی آماده کرده‌ایم».

در ادامه نیز خطاب آیات، آشکارا متوجه همسران پیامبرﷺ است:

﴿ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٣٢ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ ﴾ [الأحزاب: ککک-ککا]

«**ای زنان پیامبر!** شما مانند هیچ‌یک از زنان دیگر نیستید. اگر تقوا دارید، نرم و نازک سخن نگویید تا مبادا کسی که بیماردل است، طمع ورزد؛ و سخن شایسته بگویید. و در خانه‌هایتان بمانید و به شیوه‌ی دوران جاهلیت پیشین، اظهار زینت نکنید و نماز را برپا دارید و زکات دهید و از الله و فرستاده‌اش اطاعت نمایید. ای خانواده‌ی پیامبر! به راستی الله می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و چنانکه باید شما را پاکیزه سازد».

ملاحظه می‌کنید که در این آیات، پس از احکامی که خطاب به همسران پیامبرﷺ است، بلافاصله اللهﷻ می‌فرماید:

﴿ ... إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ ﴾ [الأحزاب:ککا]

این آیات، هم‌چنان خطاب به همسران پیامبرﷺ ادامه می‌یابد:

﴿ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ۝٣٤ ﴾ [الأحزاب: ٣٤]

«و یاد کنید آنچه را که از آیات الله و حکمت، در خانه‌هایتان خوانده می‌شود. بی‌گمان الله، آگاه و دارای لطف بی‌کران است».

امامیه، واژه‌ی تطهیر در آیه‌ی 33 سوره‌ی احزاب را بر عصمت ائمه حمل کرده‌اند؛ [و چون روشن شد که خطاب آیه متوجه همسران پیامبرﷺ است، لذا اگر منظور از تطهیر در این آیه، عصمت باشد- که نیست- پس، از باب اولی این آیه باید بر عصمت همسران پیامبرﷺ دلالت کند، نه بر عصمت کسی دیگر]؛ هم‌چنین الله‌ﻷ واژه‌ی تطهیر را آشکارا درباره‌ی اهل بدر بیان فرموده است:

﴿ إِذۡ يُغَشِّيكُمُ ٱلنُّعَاسَ أَمَنَةٗ مِّنۡهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيۡكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ لِّيُطَهِّرَكُم بِهِۦ وَيُذۡهِبَ عَنكُمۡ رِجۡزَ ٱلشَّيۡطَٰنِ وَلِيَرۡبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمۡ وَيُثَبِّتَ بِهِ ٱلۡأَقۡدَامَ ۝١١ ﴾ [الأنفال: ١١]

«و زمانی (را یاد کنید) که به سبب امنیت و آرامشی که از سوی پروردگار یافتید، خواب سبکی بر شما مسلط نمود و از آسمان برایتان آبی فروفرستاد تا بدین‌وسیله شما را **پاک نماید و پلیدی و وسوسه‌ی شیطان را از شما دور کند** و دل‌هایتان را ثابت بگرداند و شما را استوار و ثابت‌قدم نماید».

و درباره‌ی همه‌ی مومنان خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

﴿ خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا ﴾ [التوبة: ١٠٣]

«بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر تا بدین‌وسیله آنان را **پاک** و تزکیه نمایی».

[آیا اهل بدر و همه‌ی مومنان، معصوم‌اند؟ و آیا واژه‌ی تطهیر که درباره‌ی بدری‌ها و همه‌ی مومنان به کار رفته، بر امامت آنان دلالت دارد؟ پاسخ، روشن است.] لذا واژه‌ی

«تطهیر» در قرآن کریم به هیچ عنوان به معنای «عصمت» به کار نرفته است و هیچ ربطی به «امامت» ندارد.

**یگانه مرجع قابل قبول در زمینه‌ی اصول، از منظر قرآن کریم**

الله متعال می‌فرماید:

﴿ فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ ﴾

«پس (از آنکه عده‌ای راه حق را رها کردند،) الله پیامبران را به عنوان بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده فرستاد و همراهشان کتاب را به حق نازل کرد».

اما فروفرستادن کتاب، چه حکمتی داشت؟ پاسخ، در ادامه‌ی آیه آمده است:

﴿ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ ﴾ [البقرة: ککک]

«تا میان مردم درباره‌ی اختلافاتی که داشتند، داوری نماید».

یعنی: برای اینکه کتاب، مرجع حل اختلاف مردم باشد.

هم‌چنین الله متعال می‌فرماید:

﴿ وَمَا ٱخۡتَلَفۡتُمۡ فِيهِ مِن شَيۡءٖ فَحُكۡمُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ ﴾ [الشوری: ککا]

«و در هر چیزی که اختلاف کنید، حکمش به الله باز می‌گردد».

﴿ وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ ﴾ [النحل: کک]

«و ما (این) کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه مواردی را که در آن اختلاف نموده‌اند، برایشان روشن نمایی».

﴿ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ۝٥٠ ﴾ [المائدة: کا]

«و برای کسانی که یقین دارند، چه حکمی بهتر از حکم الله است؟»

﴿ فَبِأَيِّ حَدِيثِۢ بَعۡدَ ٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ يُؤۡمِنُونَ ۝٦ ﴾ [الجاثیة: ک]

«... پس از (سخن و آیات واضح) الله به کدامین سخن ایمان می‌آورند؟»

﴿ ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ٢ ﴾ [البقرة: 2]

«در این کتاب که راه‌نما و هدایت‌گر پرهیزکاران است، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد».

﴿ قُلۡ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰ ﴾ [البقرة: 120]

«بگو: هدایت (راستین)، همان هدایت و رهنمودِ الله است».

﴿ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٣٨ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٣٩ ﴾ [البقرة: 38-39]

«و چون هدایت و رهنمودم برای شما بیاید، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترس و هراسی بر آنان خواهد بود و نه اندوهگین خواهند شد. و کسانی که کفر ورزند و آیات ما را دروغ بشمارند، اهل دوزخند و همیشه در دوزخ خواهند ماند».

﴿ وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ ٨٩ ﴾ [النحل: 89]

«و کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان‌گر همه چیز، و هدایت و رحمت و بشارتی برای مسلمانان است».

﴿ وَإِنِ ٱهۡتَدَيۡتُ فَبِمَا يُوحِيٓ إِلَيَّ رَبِّيٓ ﴾ [سبأ: 50]

«و اگر هدایت یابم، بدان سبب است که پروردگارم به من وحی می‌کند».

﴿ وَأَنۡ أَتۡلُوَاْ ٱلۡقُرۡءَانَۖ فَمَنِ ٱهۡتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهۡتَدِي لِنَفۡسِهِۦ ﴾ [النمل: 92]

«و- فرمان یافته‌ام که- قرآن تلاوت کنم؛ هرکس هدایت یابد، به سود خویش هدایت یافته است».

با وجود آیات واضح و روشن کتاب، باز هم اهل باطل به سبب اختلاف در امیال و خواسته‌های نفسانی خویش، دچار اختلاف می‌شوند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿ وَمَا ٱخۡتَلَفَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡۗ وَمَن يَكۡفُرۡ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ١٩ ﴾ [آل‌عمران: ١٩]

«و اهل کتاب تنها پس از آن، (در قبول اسلام) با هم اختلاف نمودند که با وجود آگاهی از حق، از روی حسادتی که در میانشان بود، به سرکشی پرداختند (و از حد انصاف گذشتند). و هرکس به آیات الله کفر ورزد، بداند که الله خیلی زود به حسابِ (بندگانش) رسیدگی می‌کند».

بنابراین، سرکشی و تجاوز از حد انصاف، یکی از خاستگاه‌های اختلاف و تفرقه می‌باشد؛ الله متعال بر این نکته تأکید نموده و فرموده است:

﴿ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَمَا تَهۡوَى ٱلۡأَنفُسُۖ وَلَقَدۡ جَآءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ ٱلۡهُدَىٰٓ ٢٣ ﴾ [النجم:٢٣]

«آنان تنها از گمان و پندار و خواسته‌ی نفس پیروی می‌کنند و به راستی برای آنان از سوی پروردگارشان هدایت (و رهنمود روشن) آمده است».

لذا هدایت و رهنمود روشن، وجود دارد؛ اما اختلاف و گمراهی نتیجه‌ی پیروی از پندارها و خواسته‌های نفسانی‌ست. الله متعال می‌فرماید:

﴿ وَمَا تَفَرَّقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَةُ ٤ ﴾ [البینة:٤]

«اهل کتاب (در زمینه‌ی دین) تنها پس از آن متفرق و گروه‌گروه شدند که دلیل آشکار برای آنان آمد».

الله متعال در همین سوره، ﴿ ٱلۡبَيِّنَة ﴾ یا «**دلیل آشکار**» را به فرستاده‌ای از سوی خود که سوره‌های قرآن را می‌خوانَد، تفسیر نموده است:

﴿ لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ وَٱلۡمُشۡرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡبَيِّنَةُ ١ رَسُولٞ مِّنَ ٱللَّهِ يَتۡلُواْ صُحُفٗا مُّطَهَّرَةٗ ٢ ﴾ [البينة: کـ-ﮐ]

«آن دسته از اهل کتاب که کفر ورزیدند و نیز مشرکان، (از کفر و شرک خویش) دست‌بردار نبودند تا آنکه برایشان دلیل روشنی آمد؛ فرستاده‌ای از سوی الله که صحیفه‌های پاک (= سوره‌های قرآن) را می‌خواند».

﴿ وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ فَٱخۡتُلِفَ فِيهِ ﴾ [هود: ککک]

«و به موسی کتاب (تورات) را دادیم؛ آن‌گاه در آن اختلاف افتاد».

﴿ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخۡتَلَفُواْ فِي ٱلۡكِتَٰبِ لَفِي شِقَاقِۭ بَعِيدٖ ١٧٦ ﴾ [البقرة: ﮐﻜک]

«و به یقین کسانی که در کتاب اختلاف ورزیدند (و حقایق موجود در آن را پنهان کردند)، در دشمنی و اختلاف (شدیدی) به سر می‌برند که از حق دور است».

﴿ وَلَا يَزَالُونَ مُخۡتَلِفِينَ ١١٨ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ ﴾ [هود: ﻙکک-ﻝکک]

«ولی مردم همواره در اختلافند؛ مگر کسانی که پروردگارت به آن‌ها رحم کند».

بدون شک اختلافی که رحمت را از اهل اختلاف گرفت، اختلاف در اصول بود، نه اختلاف در فروع. از این‌رو اختلاف در اصول شایسته و روا نیست؛ زیرا اصول، واضح و روشن است؛ همان‌گونه که الله‌ﻷ می‌فرماید:

﴿ لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ ﴾ [الحدید: ﮐﮐ]

«به راستی فرستادگانمان را با نشانه‌ها و دلایل آشکار فرستادیم».

لذا هرکه در دنیا به سوی الله بازنگردد و اوامر الاهی را مرجع خویش قرار ندهد، به طور قطع در آخرت، به حکم الله‌ﻷ تن خواهد داد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿ إِلَى ٱللَّهِ مَرۡجِعُكُمۡ جَمِيعٗا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ٤٨ ﴾ [المائدة: ﻙک]

«بازگشت همه‌ی شما به سوی الله است و از آنچه در آن اختلاف دارید، آگاهتان می-کند».

و نیز می‌فرماید:

﴿ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ مَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ۝٩٢ ﴾ [النحل: ٩٢]

«و به طور قطع روز قیامت آنچه را در آن اختلاف داشتید، برایتان روشن می‌سازد».

اما آن زمان که فرصت از دست رفته است، تن دادن به حکم الله چه سودی دارد؟

همان‌گونه که در آخرت، امر و سخنِ الله، مرجع می‌باشد، نه دیدگاه‌ها و پندارهای مردم، در دنیا نیز همین‌گونه است و مرجعی جز فرمانِ الله وجود ندارد:

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِي فِي ٱلسَّمَآءِ إِلَٰهٞ وَفِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَٰهٞۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡعَلِيمُ ۝٨٤ ﴾ [النحل: ٨٤]

«او، ذاتی‌ست که در آسمان، معبود و مورد اطاعت و در زمین (نیز) معبود و مورد اطاعت است».

## چراییِ فرار از قرآن به سوی عقل‌ها و دیدگاه‌های شخصی

اینجاست که روشن می‌شود فرار از آیات محکم و واضح قرآن و وابستگی به دست‌آویزهای سستی که آن را عقلیات یا دلایل عقلی می‌نامند، بیان‌گر تهی‌دست بودن کسانی‌ست که در زمینه‌ی بهره‌گیری از قرآن یا استدلال به آن، مفلس‌اند؛ زیرا قرآن هیچ کمکی به آن‌ها در تأیید پندارهایشان نمی‌کند و در آن، هیچ دلیلی بر ادعاهایشان وجود ندارد؛ و گرنه شما را به پروردگارتان سوگند، این‌همه درآویختن به این دلایل و دیدگاه‌های واهی، چه دلیلی دارد؟ اگر نصوص قرآن تأییدشان می‌کند یا مطابق خواسته‌های آنان سخن می‌گوید، پس چرا از قرآن روی می‌گردانند و به چنین چیزهایی روی می‌آورند؟ حتی در این راستا متحمل رنج فراوان می‌شوند و در ورطه‌ی جر و بحث‌های بی‌پایان می‌افتند؛ در صورتی که اگر اصل یا اصول مورد ادعایشان، ریشه‌ی

دینی داشته باشد، با یک آیه‌ی محکم و روشن یا قطعی‌الدلاله می‌توانند نظر خود را ثابت کنند و به این‌همه جر و بحث پایان دهند.

## نقشِ احادیث یا روایات در اصول دین

کتاب و سنت و قیاس (عقل) جزو ادله‌ی احکام شرعی هستند؛ اما شایسته نیست که چنین سخنی به صورت کلی و بدون هیچ تفصیلی مطرح شود؛ بلکه در این میان، بیان جایگاه و نقش هریک حایز اهمیت است تا مطرح کردن چنین سخنی، ضابطه‌مند باشد:

در صورتی به سنت روی می‌آوریم که در قرآن کریم، نصی درباره‌ی حکم شرعی نیابیم.

و قیاس یا عقل- و به تعبیر دیگر، اجتهاد- پس از سنت قرار دارد؛ از این‌رو گفته‌اند: اجتهاد در هر موردی که پیرامونش نصی- در قرآن یا سنت- وجود دارد، بی‌اعتبار است؛ و این، قاعده‌ای اصولی و مورد اتفاق در میان علماست که: این تفصیل، برای ضابطه‌مند کردن سخن یادشده می‌باشد.

ناگفته نماند که همه‌ی این‌ها، مربوط به مسایل فرعی‌ست و اصول و مسایل اساسی و بزرگ دین، تابع قاعده‌ی مذکور نیستند؛ بلکه اصول و مسایل اساسی و بزرگ دینی، منحصرا با آیات محکم و قطعی‌الدلاله، ثابت می‌شوند.

## نقش یا وظیفه‌ی اختصاصی کتاب، سنت و عقل

برای درک هرچه بیش‌ترِ این موضوع، باید به نقش یا وظیفه‌ی اختصاصی کتاب، و سنت، و اجتهاد توجه داشته باشیم؛ به گونه‌ای که وظایف هریک با هم‌دیگر آمیخته نگردد؛ وگرنه، دچار تشویش می‌شویم.

### وظیفه‌ی اختصاصیِ کتاب (قرآن کریم)

وظیفه‌ی اختصاصی و انحصاری قرآن، این است که اصول دین و مسایل بزرگ و مهم آن را به صورتی واضح و آشکار بیان دارد؛ به گونه‌ای که در چنین مواردی، به سایر ادله‌ی احکام، هیچ نیازی نیست؛ و گرنه، نمی‌توان این نقش را وظیفه‌ی اختصاصی قرآن برشمرد. البته قرآن کریم به بهترین شکل، ایفای نقش نموده است و این امر با بازخوانی قرآن، به صورتی عینی و تطبیقی ثابت می‌شود؛ هم‌چنانکه جنبه‌ی نظری و تئوریک آن، با ادله‌ی قطعی ثابت شد.

### وظیفه‌ی سنت

اگرچه سنت یا احادیث نبوی حاوی اصول دین است، اما امکان ندارد که حاویِ اصلی باشد که در قرآن کریم یافت نمی‌شود یا قرآن کریم از ذکر آن غفلت کرده باشد؛ شایان ذکر است که امکان ندارد که فردی چیزی بر قرآن بیفزاید که جزو آن نیست؛ و نیز امکان ندارد که کسی اصلی را از پیش خود بنا نهد و سپس نصّ صریحی برای اصل خودساخته‌ی خویش وضع نماید و آن را به قرآن نسبت دهد؛ اما احتمالِ آن می‌رود که کسی اصلی را بسازد و نصی برای آن سرِ هم کند و سپس آن را به سنت نسبت دهد؛ چنین مواردی، فراوان روی داده است. لذا هرکه مدعی اصلی از اصول دین است، و لو اینکه روایاتی هم برای اصل مورد ادعایش بیاورد، باید ابتدا آن اصل را از نصوص واضح

و قطعیِ قرآن ثابت کند؛ زیرا امکان ندارد که در سنت، اصلی آمده باشد که در قرآن کریم بیان نشده است؛ به عبارت دیگر: محال است که سنت به طور مستقل اصلی عقیدتی پایه‌گذاری کند که آن اصل در قرآن کریم –که «بیان‌گر همه چیز است»–[1] به وضوح بیان نشده باشد. **لذا هر حدیث یا روایتی که پایه‌گذار چنین اصلی باشد، موضوع و ساختگی‌ست.** وظیفه‌ی سنت، بر دَوْرِ سه محور می‌گردد:

1- تأیید و تأکید بر آنچه که اصل آن در قرآن کریم آمده است.

2- پرداختن به جزئیات آنچه که به طور کلی در قرآن کریم ذکر شده است؛ مانند بیانِ جزئیات مربوط به وصف بهشت و دوزخ.

3- بیان برخی از جزئیات عقیدتی یا امور فرعیِ آن، مانند نشانه‌های قیامت.

شاید گفته شود: صحت روایت‌هایی که به صورت متواتر از پیامبرﷺ نقل شده، قطعی‌ست؛ پس چرا چنین احادیثی مأخذ ما نباشد؟ پاسخ: موضوع مورد بحثمان، پذیرش روایت‌ها به جای ردّ آن‌ها نیست؛ بلکه پرسش و موضوع مورد بحث، این است که آیا می‌توان در این روایت‌ها، اصلی پیدا کرد که در قرآن کریم بیان نشده یا به طور کلی ذکر آن در قرآن کریم نیامده است و در نتیجه برای اثبات آن اصل نیازمند این روایت‌ها باشیم؟ پاسخ، روشن و قطعی‌ست: **هرگز**. مهم، این است که چنین اصلی وجود ندارد. اینجاست که درمی‌یابیم وجود اصول در سنت، امری کمالی و برای تأکید است، نه امری تکمیلی یا به خاطر پایه‌گذاریِ اصول؛ و گرنه قرآن کریم، منبع کاملی برای هدایت به شمار نمی‌آمد؛ در صورتی که الله‎ﷻ می‌فرماید:

﴿ ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ٢ ﴾ [البقرة: ٢]

«در این کتاب که راه‌نما و هدایت‌گر پرهیزکاران است، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد».

---

1- اشاره‌ای‌ست به آیه‌ی 89 سوره‌ی نحل.

و نیز می‌فرماید:

﴿ مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖ ﴾ [الأنعام: ٣٨]

«ما در کتاب از هیچ چیز فروگذار نکرده‌ایم».

خلاصه اینکه سنت- هرچند حاوی اصول دین است- اما این امر، از ورای نصوص قرآنی‌ست و مستقل نیست. بنابراین بر ماست که هر اصلی را که بر اساس روایات پایه‌گذاری شده و ذکرِ قطعی و صریح آن در قرآن کریم نیامده است، رد کنیم؛ به عبارت دیگر: اصول دین، اعم از اصول عقیده و اصول احکام، فقط از قرآن کریم ثابت می‌شوند. پس احادیث نبوی، نقش مستقلی در اثبات اصول عقیده ندارند ، چه رسد به روایت‌های منسوب به ائمه. اینجاست که روشن می‌شود: **هر روایتی که پایه‌گذار اصلی‌ست که در قرآن کریم به آن تصریح نشده، روایتی باطل و ساختگی‌ست و وجود آن اصل در هر روایتی، دلیلی قاطع بر نادرستیِ آن روایت است؛ چه رسد به آنکه آن روایت، قابل استدلال باشد!**

لذا نتیجه می‌گیریم: آنان‌که برای اثبات اصول خویش، به روایات استدلال می‌کنند و نص صریحی از قرآن برای تأیید اصولشان ندارند، باطل‌گرایان یا اهل باطل‌اند.

آیا دیدی که این قانون ربانی و قرآنی، چه همه استوار و آسان است!!

اینجاست که همه‌ی روایت‌های ساختگی که پناهگاه اهل بدعت برای تأیید بدعت‌هایشان می‌باشد، ریشه‌کن و مدفون می‌شوند. آری؛ اگر بدعت‌ها و نوآوری‌هایشان در دین، پایه و اساسِ درستی می‌داشت، به طور قطع الله‌ﻷ آن‌ها را در کتاب خود- که موضوعِ اساسیِ آن، اصول دین و مسایل مهم است- بیان می‌فرمود.

اما وظیفه‌ی اختصاصی اجتهاد، پیش‌تر در بحثِ «عقل و اصول عقیده» بیان گردید.

## چکیده‌ی بحث

خلاصه اینکه هر اصل یا موضوع مهمی که به این دین اضافه شده- یا اضافه می‌گردد- به خودِ اضافه‌کنندگان برگردانده می‌شود؛ فرقی نمی‌کند که در زمینه‌ی اصول عقیده باشد، مانند: امامت یا عصمت؛ و یا جزو اصول شریعت و مسایل مهمّ آن، مانند: خمس مکاسب؛ یا در رابطه با مسایل مهمی هم‌چون آبروی مردم باشد، مانند: متعه یا ازدواج موقت که موضوعی ناموسی و مرتبط با شَرَف مردم است. لذا هر اصلی را که به دین افزوده گردد، به خودِ بدعت‌گذاران برمی‌گردانیم و به حکم شریعت، چنین اصولی را نمی‌پذیریم؛ دلیلش، بسیار ساده و روشن است: زیرا بدون دلیلی که بتوان آن را به معنای علمی‌اش دلیل نامید، به دین افزوده شده است و هر آنچه که دلیلی بر صحتش وجود نداشته باشد، باطل و غیرقابل قبول است و برای هیچ مسلمانی- که الله‌ﷻ او را با عقل و وحی گرامی داشته و دینش را بر اساس دلیل و حجت و برهان قرار داده است،- شایسته نیست که به باطل بگرود و از تصورات واهی یا گمان‌ها و پندارهای بی‌اساسی که هیچ سودی در برابر حق و حقیقت ندارند، پیروی کند.

## ضربه‌ی نهایی بر پیکره‌ی اصول باطل

قواعدی که ذکر کردیم، سلاحی بُرنده و ضربه‌ای تمام‌کننده بر هر اصل فاسد و بی‌اساسی‌ست که به منظورِ از میان بردن صفا و پاکیِ این دین بزرگ، به آن افزوده می‌گردد.

بدین‌وسیله می‌توانیم اهل بدعت را محاصره کنیم و از مرزهای این دین حفاظت نماییم تا بدعت‌های بدعت‌گذاران و انحرافات منحرفانِ کج‌اندیش و بی‌تقوا به آن راه نیابد.

**والحمد لله رب العالمین**

# پی‌گفتار

## تأثیر منفیِ تورم فکری بر تفکر اصولی

در غیابِ این قانون ارزنده در پهنه‌ی پژوهش‌های اصولی و نیز در خلأ موجود در روش استدلالیِ پژوهش‌گران در زمینه‌ی اصول، تفکر اسلامی به تورمی فکری دچار گردیده است؛ منشأ این تورم، پرداختن به ادله‌ی ظنی و بی‌اعتباری‌ست که از اساس، باطل و بی‌اعتبارند؛ در صورتی که شایسته بود در زمینه‌ی اصول،– به رهنمود قرآن– به داده‌های صریح و قطعی‌اش در آیات محکم و قطعی‌الدلاله بسنده می‌شد؛ آنجا که الله‌ﷻ می‌فرماید:

﴿ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦ ﴾ [آل‌عمران: ۷]

«او، ذاتی‌ست که قرآن را بر تو نازل کرد؛ بخشی از آن، آیات روشن و مشخصی هستند که اصل و اساس این کتاب‌اند و بخشِ دیگر، آیات متشابه‌اند. کسانی که در دل‌هایشان انحراف (و میل به باطل) وجود دارد، برای فتنه‌انگیزی و تأویل (نادرست) آیات، در پی آیاتِ متشابه بر می‌آیند».

و می‌فرماید:

﴿ وَمَا يَتَّبِعُ أَكۡثَرُهُمۡ إِلَّا ظَنًّاۚ إِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡـًٔاۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِمَا يَفۡعَلُونَ ٣٦ ﴾ [یونس: ۳۶]

«و بیش‌تر آنان، تنها از ظن و گمان پیروی می‌کنند. به راستی که ظن و گمان، (کسی را) از حق، هیچ بی‌نیاز نمی‌کند. همانا الله به کردارشان داناست».

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿ وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡـٔٗا ﴿٢٨﴾ ﴾ [النجم: ٢٨]

«و آنان به این کار هیچ علم و دانشی ندارند و تنها از گمان پیروی می‌کنند. و به راستی گمان و پندار، برای شناخت حقیقت هیچ سودی ندارد».

این آیات و دیگر آیات روشنِ قرآن، به انسان دستور می‌دهد که اصول اعتقادی خویش و مسایل اساسیِ دینش را بر پایه‌ی یقین و مبانی واضح و قطعی، بنا نهد و اصول و عقاید یا مسایلِ مبتنی بر ظن و گمان یا شبهه و احتمال را نپذیرد.

این امر، مستلزم باطل بودن و بی‌اعتباری ادله‌ی ظنی می‌باشد؛ و آن‌گاه دلیلی وجود نخواهد داشت که پس از بی‌اعتباری چنین ادله‌ای، به موضوع‌ها یا اصول و برداشت‌های حاصل از ادله‌ای که از اساس بی‌اعتبارند، مشغول شویم.

این، همه‌ی منظورم از آنچه که از اذهان علما پنهان شده است، نمی‌باشد؛ بلکه منظورم، امری اساسی‌ست که این موضوع، وصفِ آن است. اصل موضوع، این است که دلیل اصولی، منحصراً باید نصی قرآنی باشد؛ ولی ما از اصلِ موضوع غافل شده و به وصف یا برآیند آن مشغول گشته‌ایم. روایات به هیچ عنوان نمی‌توانند منشأ اصل یا مسأله‌ای اساسی باشند که الله متعال آن را در قرآن کریم بیان نفرموده است، چه رسد به اصلی که- همانندِ امامت مورد نظر امامیه- نه در کتاب آمده و نه در سنت؛ آن‌گاه برای استنتاج آن، به عقل‌ها و اندیشه‌های قاصر خویش روی آورده‌اند! پس چرا محمد مصطفیﷺ برانگیخته شده است؟!

## دلیل اصولی صرفاً مبتنی بر نصوص محکم یا قطعی‌الدلاله و روشن است

با جمع‌بندیِ اصل موضوع و نیز وصف یا برآیند حاصل از آن، به این قانون ربانی و اصولی می‌رسیم که دلیل اصولی، حتماً باید نصّ قرآنی قطعی‌الدلاله و واضحی باشد؛ لذا در زمینه‌ی اصول:

- نه نص ظنی‌الدلاله یا غیرصریح قرآنی قابل قبول است
- و نه نص روایی؛
- چه رسد به اجتهاد عقلی.

به عبارت دیگر: دلیل اصولی، منحصرا بر آیات محکم یا نصوص قطعی‌الدلاله و واضح قرآنی، استوار است.

### چگونگی رهاییِ عموم مسلمانان از طوق تقلید در زمینه‌ی اصول و مبانی

بدین‌سان از کوتاه‌ترین راه و با آسان‌ترین وسیله، به حقیقت می‌رسیم و کنه حقیقت را درمی‌یابیم؛ در نتیجه اصول درست را از اصول باطل و نادرست تشخیص می‌دهیم؛ آن هم بدون نیاز به جر و بحث یا روی آوردن به کتاب‌های تفسیر و اقوال علما یا مراجعه به واژه‌نامه‌هایی که حقیقت را در اذهان بسیاری از عموم مردم پیچیده و مشوش کرده و آنان را در آن‌چنان آشفتگی فکری شدیدی قرار داده است که نمی‌توانند با قاطعیت دریابند که حق با کیست؟ لذا با اینکه بر حرام بودن تقلید در زمینه‌ی اصول اتفاق نظر دارند، باز هم هیچ پناهگاهی جز تقلید از افراد قابل اعتماد خویش نمی‌یابند و در نتیجه به تقلید از کسانی که به آنان اعتماد دارند، تن می‌دهند. تو را به پروردگارت سوگند، به من بگو: کدامین فرد از عوام که هیچ شناختی از اصول فقه و حدیث و زبان عربی و همین‌طور منطق و شیوه‌های بحث ندارد، می‌تواند در وسط این‌همه بگومگو و جر و بحث، حقیقت را دریابد؟ یا کدامین فرد از عوام می‌تواند به طور مستقل به حقانیت یک عقیده حکم کند؟ و چگونه می‌تواند خود را از بندِ تقلید برهاند تا خودش به شناخت اصول دینش نایل شود؟ به ویژه در شرایطی که گمان می‌کنند: شناخت اصول، نیازمند تخصص در مجموعه‌ای از علوم است؛ حال آنکه یک فردِ عامی آن‌چنان که باید، از چنین علومی برخوردار نیست!

این، یکی از مهم‌ترین عواملی‌ست که عوام را به سادگی در دامِ سودجویان شبهه‌افکن می‌اندازد؛ اما اگر به مسلمان یاد دهیم که دینش را تنها بر آیات واضح قرآن– که معنا و

مفهوم مشخصی دارند و نیازمند تفسیرِ این و آن نیستند،- استوار سازد، آن‌گاه او را از احساس نیاز به تقلید در اصول رهانده‌ایم و او را در مسیر روشنی قرار داده‌ایم که می‌داند اصول دین که به آن‌ها ایمان دارد، صرفاً همان اصولی‌ست که رسول‌الله ﷺ از سوی پروردگارش آورده است. هم‌چنین خودش می‌تواند قاطعانه و بدون نیاز به کمک گرفتن از علما یا هرکس دیگری، و نیز بدون نیاز به برخورداری از تخصص در علومی که پیش‌تر برشمردیم، به نادرستی یا باطل بودن هر اصل باطلی حکم کند؛ بلکه هر مسلمانی- هرچند بی‌سواد باشد- می‌تواند هریک از علمای ضلالت یا بدعت‌گری را که به اصلی بی‌پایه و ذکرنشده در آیات واضح قرآن استدلال می‌کند، ساکت نماید و مهم نیست که آن عالمِ بدعت‌گذار در چه پایه و سطح علمی قرار داشته یا چه قدر به شیوه‌های مجادله و مناظره، آگاه باشد!

**برای شناخت اصول، به هیچ علمی نیاز نیست**

وقتی نصوص قطعی‌الدلاله و صریحِ قرآن، بیان‌گر اصول دین هستند و نه چیزی دیگر، درمی‌یابیم که شناخت اصول به هیچ علمی نیاز ندارد؛ این قانون، مسلمان را از تخصص در همه‌ی علوم- حتی از علم تفسیر- برای شناخت اصول دینش بی‌نیاز می‌سازد. در این میان هیچ نیازی به حدیث و علوم حدیث نیست؛ زیرا همه‌ی اصول، آشکارا در قرآن کریم بیان شده‌اند.

وقتی برای شناخت اصول دین نیازی به علم تفسیر نیست، پس علوم عقلی در این زمینه، چه جایگاهی خواهند داشت؟!

بدین ترتیب می‌توانیم اندیشه‌ی اصولی و بنیادین اسلامی را از تورم فکری و نخوتی که در نتیجه‌ی این تورم بر پیکره‌ی آن وارد شده و آن را به انزوا کشانده و تنها افراد برخوردار از سطح بالایی از علم و معرفت می‌توانند با آن تعامل کنند، برهانیم؛ در صورتی که همگان اتفاق نظر دارند که اصول و ادله‌ی آن باید برای همه اعم از علما و توده‌ی مردم، قابل درک باشد.

اگر اندیشه‌ی اصولی و بنیادگرای اسلامی از همان ابتدا این مسأله‌ی مهم را نمایان و نهادینه می‌ساخت، اینک از پرداختن به ردهای فراوان و طولانی و خسته‌کننده بر اهل باطل و نیز از هزاران کتاب طولانی و مختصری که در موضوع عقیده به نگارش درآمده‌اند، بی‌نیاز بودیم و دیگر به این‌همه ردود در برابر اهل باطل نیازی نبود؛ ناگفته نماند که اهل باطل از آن جهت که ما را از یگانه منبع اساسیِ اصول، یعنی از آیات محکم و قطعیِ قرآنِ بزرگ دور کرده‌اند، موفق بوده‌اند!

**عبارتی که تمام اصول اهل بدعت را زیر سؤال می‌برد**

در صورت آگاهی از مغلطه‌کاری روش‌مندِ اهل بدعت در استدلال اصولی، می‌توانیم در مباحثی که با آن‌ها داریم با یک پرسش، ضربه‌ای کاری و تمام‌کننده بر همه‌ی یاوه‌گویی‌هایشان وارد سازیم؛ و آن پرسش اینکه: آیا دلیل صریحی از قرآن وجود دارد که این اصل مورد ادعایتان را ثابت کند؟ آن‌گاه برای همگان اعم از: علما و توده‌ی مردم، و باسوادها و بی‌سوادها روشن خواهد شد که اهل باطل حتی از آوردن یک آیه نیز برای اثبات ادعای خود عاجزند! زیرا باطل از هیچ‌سو به این کتاب بزرگ راه ندارد:

﴿ لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ ﴾ [فصلت:42]

«باطل (= تحریف و دگرگونی) از هیچ سو به آن راه نمی‌یابد؛ از سوی پروردگارِ حکیم و ستوده نازل شده است».

بنابراین در قرآن کریم هیچ حجت استوار و روشنی برای اهل باطل وجود ندارد؛ اما غفلت از این حقیقت واضح و آسان باعث شده که اهل باطل ما را از آیات محکم و روشن قرآن به سوی آیات متشابهی سوق دهند که چندین معنا از آن‌ها قابل برداشت است و در آن‌ها مجال گسترده‌ای برای اختلاف علما وجود دارد و در بسیاری از موارد، نمی‌توان به سادگی طرف مقابل یا مخالفِ برداشت مورد نظرمان را به پذیرش قرائت خویش از چنین آیاتی متقاعد سازیم و چه بسا برخی از کسانی که خود را به حق منتسب

می‌دانند، از چنین آیاتی، دیدگاه شاذ و سست و نادری برداشت می‌کنند و آن‌گاه که روایات یا استدلال به عرصه‌ی مناقشه کشیده می‌شوند، موضوع، بیش از پیش پیچیده می‌گردد؛ زیرا برخی از روایات، ضعیف و ساختگی‌اند تا چه رسد به اینکه حاوی مفهوم صحیحی باشند! لذا ناگزیریم به قواعد مربوط به تصحیح و تضعیف روی بیاوریم و به علم جرح و تعدیل بپردازیم که خود دریای بی‌کرانی‌ست که اختلاف در آن، حد و حدودی ندارد و هر گروهی، قواعد و ضوابط خاصّ خودش را دارد و بدین ترتیب موضوع مورد بحث در خَلأ بی‌انتهایی قرار می‌گیرد که سر و تَهِ آن نا معلوم است! و در نتیجه ردهایی که نوشته می‌شود، طول و عرض بیش‌تری می‌یابد و کتاب‌خانه‌ها بزرگ و بزرگ‌تر می‌گردند.

و چون ادله‌ی عقلی و مباحث فلسفی و کلامی در حوزه‌ی مناقشه وارد شوند- آن‌گونه که این امر، روی داده است- همه‌ی درهای حق و حقیقت به روی حق‌جویان بسته می‌شود؛ در حالی که ما گمان می‌کنیم که در پی حق و حقیقتیم و آن را به روی حق‌جویان می‌گشاییم!

### دین الله، پیچیده یا فراتر از درک عوام نیست

تو را به پروردگارت سوگند، اینک به من بگو: آیا امکان دارد که دین الله‌ﷻ تا این درجه پیچیده باشد؟ و آیا امکان دارد که الله متعال بندگانش را برای شناختن شعایر و نشانه‌های بزرگ دینش به پیمودن این راه‌های طولانی که تنها از عهده‌ی شمار اندکی از انسان‌های بسیار توانمند برمی‌آید، دستور داده باشد؟ و سپس عموم مسلمانان را بر اساس این راه‌های سخت یا دستوراتی که از پیمودن یا فهم آن عاجزند، محاکمه نماید؟! و چنانچه هریک از آن‌ها که چاره‌ای جز تقلید از علما نداشته است، به خطا برود، وضعیتی همانند وضعیت کسانی پیدا کند که الله متعال درباره‌ی آنان فرموده است:

﴿ وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ٦٧ رَبَّنَآ ءَاتِهِمۡ ضِعۡفَيۡنِ مِنَ ٱلۡعَذَابِ وَٱلۡعَنۡهُمۡ لَعۡنٗا كَبِيرٗا ٦٨ ﴾ [الأحزاب: 67]

«و می‌گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگانمان اطاعت کردیم؛ پس ما را گمراه کردند. پروردگارا! آنان را دو چندان عذاب بده و آنان را سخت لعنت کن».

هرگز! به راستی که دین الله‌ﷻ در اصول و مسایل اساسی‌اش، آسان و قابل درک است و هر انسانی می‌تواند بدون نیاز به چیزی غیر از قرآن کریم، دین الله متعال را بشناسد؛ همان‌گونه که رسول‌اللهﷺ فرموده است: «**تَرَكتُكُم على البَيضاء لَيلُها كنهارِها لا يَزِيغُ عنها إلاَّ هالِكٌ**»؛ یعنی: «شما را بر راه روشنی رها کردم که شبش همانند روزش روشن است و فقط کسی که هلاک می‌شود، از این راه روشن منحرف می‌گردد». اگر دین تا بدین اندازه- که ما در نتیجه‌ی دوری از قرآن احساس می‌کنیم- پیچیده بود، رسول اللهﷺ این‌چنین نمی‌فرمود و وجود همه‌ی ادیان و فرقه‌ها با گوناگونیِ اصول بی‌ضابطه و متعددشان، مشروعیت داشت؛ همان‌طور که بر اساس جایز بودن اختلاف در مسایل فرعی، تعدد در مذاهب فقهی جایز است؛ اگرچه مسایل فرعی به هیچ عنوان به سان اصول و مسایل اصلی در چارچوب قانون ربانی بزرگ و مهمی که بیان کردیم، نمی‌گنجند.

در اصول همه‌ی فرقه‌های گمراه اندیشیدم و همه را بی‌اساس و ناچیز یافتم؛ زیرا مبتنی بر پایه و اساسی شرعی نبودند که درخورِ واکاوی باشند. البته طولانی کردن ریسمان مباحث و پرداختن به ادله‌ی ظنی و بی‌اعتباری که از اساس، قابل استدلال نیستند، این اصول را در اذهان برخی از مردم، ارزشمند گردانیده و بسیاری از آن‌ها را در شک انداخته یا حداقل باعث شده است که صحت چنین اصولی را محتمل بدانند. با پیروی از روش الاهی و قرآنی در اثبات اصول، برای هر مسلمانی، بی‌پایه بودن این اصول نمایان می‌گردد و بدین‌سان از ردود و مباحث طولانی و پیچیده‌ای که حقیقت را در ذهن

خواننده یا شنونده، مشوّش و آشفته می‌گرداند و شناختن حقیقت را مشکل می‌سازد، بی‌نیاز می‌گردیم.